

بررسی تاثیر ساختار قدرت در خانواده بر هویت بازاندیشانه زنان
(مطالعه موردی دانشجویان دختر دانشکده علوم اجتماعی
دانشگاه علامه طباطبائی)

حمید عباداللهی چندانق*

حانیه مددی**

سجاد مرادی***

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۲۰

چکیده

در جامعه امروز ایران، مسئله هویت از اهمیت و پیچیدگی خاصی برخوردار بوده و مناقشات متعددی پیرامون آن صورت گرفته است. اما این مناقشات در خصوص هویت زنان وجوه بارزتری دارند؛ چرا که از یک طرف تغییرات

h_ebadollahi@hotmail.com

dr.h.madadi@gmail.com

sajadmoradi۶۲@gmail.com

* . استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان.

** . مدرس جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد واحد میانه.

*** . کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

ساختاری و فرهنگی رخ داده مانند افزایش فرصت‌های تحصیلی و شغلی موجب بروز اشکال جدید هویت‌یابی برای زنان شده است و از طرف دیگر، وجود کلیشه‌های جنسیتی، زنان را در این زمینه با چالش‌های بسیاری مواجه می‌سازد. هویت‌یابی فرآیند پیچیده‌ای است و از عوامل متعددی تأثیر می‌پذیرد که ساختار خانواده یکی از مهم‌ترین آنهاست. بنابراین، در این تحقیق به بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده بر هویت‌بازاندیشانه زنان پرداخته‌ایم. در بخش نظری از دیدگاه‌های گیدنز در باب هویت و بازاندیشی و نیز منتقدان فمینیست و بوردیوگرای وی و همچنین از مباحث کاستلز در خصوص پدرسالاری استفاده شده است. تحقیق به روش پیمایش و با ابزار پرسشنامه در میان دختران دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی صورت گرفته است که تعداد کل آنها در زمان تحقیق ۱۶۰۰ نفر بوده است. نمونه‌گیری به شیوه سهمیه‌ای متناسب صورت گرفته و حجم نمونه ۳۴۰ نفر بوده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که پاسخگویان در برابر کلیشه‌های جنسیتی مقاومت زیادی نشان داده و مدیریت بدن نیز اهمیت بالایی برای آنها دارد. بیشترین نسبت الگوی تصمیم‌گیری و نیز الگوی تقسیم کار در میان خانواده‌های پاسخگویان از نوع پدرسالارانه بوده است. بعلاوه، نتایج تحقیق گویای وجود رابطه‌ای معنی‌دار میان ساختار قدرت در خانواده و میزان هویت‌بازاندیشانه زنان است؛ به نحوی که میزان هویت‌بازاندیشانه زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها از نوع پدرسالارانه است بیشتر از سایر زنان می‌باشد. در بعد الگوی تقسیم کار خانوادگی نیز بیشترین میزان هویت‌بازاندیشانه متعلق به زنانی است که الگوی مشارکتی تقسیم کار در خانواده آنها وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: هویت، بازاندیشی، هویت‌بازاندیشانه، کلیشه‌های

جنسیتی، ساختار قدرت در خانواده، پدرسالاری.

طرح مسئله و پرسش آغازین

مسئله هویت در جامعه ایران، پیچیدگی‌ها و مسائل خاص خود را دارد، چرا که جامعه ایران، جامعه‌ای در حال تغییر است و با نفوذ مدرنیته، ساختارهای آن از فرهنگی، عقیدتی و ارزشی (در سطح کلان) گرفته تا باورها، اهداف، نیازها و انگیزه‌ها و تعهدات افراد (در سطح خرد) دستخوش تحول شده‌اند (عبداللهی، ۱۳۷۵: ۱۲۸). این تغییرات را می‌توان در دو سطح ساختاری و فرهنگی بررسی نمود. در سطح فرهنگی، نفوذ و رواج ارزش‌های برگرفته از مدرنیته، موجب تضعیف بسیاری از ارزش‌های سنتی شده و شرایطی را بوجود آورده است که نسل امروزی جامعه ایران آنها را بیشتر مورد بازنگری قرار می‌دهد. و این فرآیند در سال‌های اخیر با گسترش و جهانی شدن رسانه‌های همگانی، شدت و وسعت بیشتری گرفته است.

در سطح ساختاری نیز تغییرات روی داده، پیامدهای مهمی در ارتباط با مسئله هویت زنان به دنبال داشته است، چرا که «افزایش تحصیلات و اشتغال در میان زنان، سبب تنوع نقش‌های زنان در اجتماع و خانواده و تعدد روابط اجتماعی و تعلقات گروهی زنان شده و آنها را از چارچوب خانه به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی وارد کرده است. در نتیجه، منابع هویت‌یابی زنان متعدد و متکثر شده است» (رفعت‌جاء، ۱۳۸۳: ۱). با وجود این که نهاد خانواده نیز مانند بسیاری از نهادهای دیگر در معرض امواج تغییرات فرهنگی و ساختاری قرار گرفته است، اما شواهد موجود گویای آن هستند که هنوز هم خانواده در جامعه ایران، بویژه در فقدان سایر نهادهای حمایتی، تنها پشتوانه حمایتی و مامنی بی‌بدیل برای افراد، بویژه دختران، می‌باشد. به عنوان شاهدی بر این مدعا می‌توان به نتایج برخی از تحقیقات اشاره نمود که نشان می‌دهند بیشترین میزان احساس تعلق و اعتماد به گروه‌های نخستین، مربوط به خانواده است و در صورتی که خانواده گرایبی را با معرف‌هایی مانند میزان اهمیت خانواده در زندگی فرد، احترام به والدین، اهمیت ازدواج و مواردی از این دست در طیفی بین ۰ تا ۱۰ ترسیم کنیم،

میانگین خانواده گرایی در ایران معادل ۸.۴۴ است (آزاد ارمکی و ملکی، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۰۹، ناصری نوجده سادات، ۱۳۸۷: ۱۵۲).

اما خانواده نهادی است که بیشترین تأکید را بر بازتولید اجتماعی داشته و بیراه نخواهد بود اگر مدعی شویم که بیشترین میزان بازتولید اجتماعی از محمل خانواده صورت می‌گیرد. بنابراین، دور از ذهن نیست که نهاد خانواده در کنار ایفای نقش حمایتی، کلیشه‌های سنتی جنسیتی را نیز به دختران القا کند. از این رو می‌توان این احتمال را مطرح نمود که در جامعه امروز ایران، نهاد خانواده، هم از طریق فراهم نمودن پشتوانه‌های حمایتی و هم بواسطه تلاش برای بازتولید کلیشه‌های جنسیتی سنتی در راستای بازتولید نظم اجتماعی موجود و بقای خویش، نقش مهم و تاثیرگذاری در شکل‌گیری هویت زنان و دختران جوان ایفا می‌کند. این تاثیرگذاری را می‌توان از منظرهای گوناگونی مورد بررسی قرار داد، اما احتمالاً یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین مشخصه‌های خانواده که تأثیر انکارناپذیری بر شکل‌گیری هویت دختران برجای می‌گذارد، ساختار قدرت در خانواده است. بر این اساس، در تحقیق حاضر به بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده بر هویت بازاندیشانه زنان پرداخته و این پرسش را مطرح نموده‌ایم که: اشکال گوناگون ساختار قدرت در خانواده چه تفاوت‌هایی را در هویت بازاندیشانه زنان بوجود می‌آورند؟ به عبارت دیگر، میزان بازاندیشی در هویت زنان در بین کدام دسته از دختران بیشتر است؛ دخترانی با ساختار قدرت پدرسالارانه در خانواده یا دخترانی با ساختار دموکراتیک و مشارکتی؟

بنابراین، هدف تحقیق به طور خاص عبارت است از: بررسی میزان رشد هویت بازاندیشانه در میان جامعه آماری تحقیق و توزیع آن به تفکیک الگوهای گوناگون ساختار قدرت در خانواده.

اما در ارتباط با جامعه آماری این تحقیق، یعنی دختران دانشجو، می‌توان مدعی شد که این مسئله در مورد دختران دانشجو وجه بارزتری دارد، چرا که دانشگاه محل اندیشه‌ورزی و بروز و ظهور گفتمان‌های متعدد و بعضاً متناقض است. حضور دختران در

دانشگاه آنها را با گفتمان‌ها و اندیشه‌های متفاوت آشنا کرده و دسترسی گفتمانی آنها را افزایش می‌دهد. این آشنایی، دختران جوان را به صرافت مقایسه و ارزیابی افکار و گفتمان‌های متعدد واداشته و باعث به چالش کشیده شدن افکار و ارزش‌های سابق آنها در پرتو اطلاعات و افکار جدید می‌شود که خود راه را برای برساختن هویتی جدید برای آنها هموار می‌سازد. به عبارتی، دانشگاه عرصه‌ای است که مشخصه برجسته آن پدیده بازاندیشی به معنای آزمایش گزینه‌های گوناگون برای پرسش‌های پیش رو و تلاش برای انتخاب پاسخ مناسب بر حسب سلیقه و شرایط خود است. نفس ورود به دانشگاه و تجربه فضای آن بویژه در میان دختران موجب بازنگری و تأمل در بسیاری از ارزش‌ها، هنجارها و پیش‌پنداشت‌های افراد می‌شود و آنها را به صرافت پرسش از کیستی و چیستی خویش و تعیین موضع خود در برابر روابط و مناسبات پیشین در محیط‌ها و عرصه‌های دیگر وا می‌دارد. به گمان ما یکی از مهم‌ترین «محیط‌های دیگر»، محیط خانواده است که قبل از ورود افراد به دانشگاه در زندگی آنها حضوری پررنگ داشته و نقش مهمی در شکل دهی به هویت آنها ایفا می‌کند. بنابراین، تأثیر پیشینه خانواده به لحاظ ساختار قدرت بر شکل‌گیری هویت جدید، می‌تواند موضوعی مهم و درخور تأمل و بررسی باشد.

در توجیه ضرورت و اهمیت مسئله می‌توان به دو نکته اشاره نمود: اول این که، امروزه بحث هویت و بحران هویت در جامعه ما به مسئله‌ای اجتماعی تبدیل شده و دغدغه‌ها و حساسیت‌های فراوانی را در میان نخبگان و مسئولان و برنامه‌ریزان برانگیخته است. این مسئله در مورد زنان از اهمیت و پیچیدگی بیشتری برخوردار است؛ چرا که از یک طرف تضعیف سنت‌ها بویژه در کلان‌شهرها، گسترش رسانه‌های نوین ارتباطی - از جمله اینترنت - و دسترسی آسان به آنها در کنار افزایش فرصت‌های تحصیلی و شغلی برای دختران جوان موجب تغییرنگرش‌ها و ارزش‌های آنها شده و آنها را به بازاندیشی در خویشتن زنانه واداشته است و از طرف دیگر واکنش‌های مخالفت‌آمیز و بعضاً شدید از طرف گروه‌های سنتی‌تر جامعه و نیز ایدئولوژی رسمی به این مسئله صورت می‌گیرد

که بعضاً موجب اعمال محدودیت‌هایی بر دختران جوان می‌گردد. این تعارض، تنش‌ها و کشمکش‌هایی را برای زنان بوجود می‌آورد که بالقوه می‌تواند منشاء بسیاری از آسیب‌های اجتماعی باشد. از آنجایی که پیشگیری از بروز یک مسئله اجتماعی مستلزم شناخت علل، فرآیند و سازوکارهای آن است، بررسی تغییرات رخ داده در هویت زنان به منظور پیش بینی مسیرهای احتمالی این تغییرات در آینده و در نتیجه مدیریت مسالمت‌آمیز تضادها و جلوگیری از بروز بحران‌های احتمالی ضرورت دارد. دوم این که، هویت فردی و نگرش‌های مرتبط با آن از جمله عرصه‌هایی هستند که احتمالاً مقاومت بسیاری در برابر تغییرات از خود نشان می‌دهند، و وجود ساختارهای دیرینه مردسالارانه در جامعه ایران این مسئله را در مورد زنان بارزتر می‌کند. از این‌رو، بررسی میزان رشد هویت‌های بازانديشانه و غیر سنتی در میان زنان، ابزار مناسبی است برای شناخت گستره و عمق تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران در دهه‌های اخیر. از طرفی، با توجه به جمعیت جوان جامعه ایران و نسبت جنسیتی آن که به نفع زنان است، با بررسی مسئله هویت در میان زنان می‌توان مسیر آتی این تحولات و پیامدهای آنها را که عبارتند از: پیدایش صورت‌های اجتماعی و فرهنگی، به صورت احتمالی پیش بینی نمود.

با آن که در خصوص هویت زنان و تغییرات هویتی آنان پژوهش‌های زیاد و ارزشمندی صورت گرفته است، اما عمده این پژوهش‌ها از جامعیت لازم برخوردار نیستند، بدین صورت که یا تنها تأثیر یک متغیر خاص (مثلاً رسانه‌های جمعی) بر هویت زنان و تغییرات آن بررسی شده است و یا در تعریف هویت زنان تنها یک بعد خاص از هویت مد نظر قرار گرفته است. به عنوان مثال، ذکایی و خطیبی (۱۳۸۵) به بررسی تأثیر اینترنت بر هویت مدرن کاربران پرداخته و زلفعلی فام (۱۳۸۴) تأثیر استفاده از ماهواره را بر هویت بازانديشانه زنان مورد مطالعه قرار داده است. در چنین تحقیقات مشخص نیست که میزان تأثیر و مکانیسم تأثیرگذاری این متغیرها بر هویت زنان در کنار سایر متغیرهای ممکن و در ارتباط با آنها چگونه است. ساروخانی و رفعت جاه (۱۳۸۳) در تحقیق خود، تنها یک بعد از هویت بازانديشانه زنان یعنی مقاومت در برابر کلیشه‌های

جنسیتی را مورد بررسی قرار داده‌اند. عمده تحقیقات موجود از چنین معضلی رنج می‌برند. بنابراین، تحقیق حاضر کوشیده است به عنوان گام اول برای رفع این معضل، ابعاد گوناگون هویت (مدیریت بدن، مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی و...) را همزمان در تحقیقی واحد بررسی نماید، به این امید که در تحقیقات آتی در کنار توجه همزمان به ابعاد گوناگون هویت، تاثیر و تاثر متقابل متغیرهای گوناگون بر این ابعاد نیز مورد بررسی قرار گیرد.

پیشینه تجربی تحقیق

تحقیقات در خصوص اهمیت و اعتبار نهاد خانواده و تاثیرگذاری آن بر هویت افراد در جامعه امروز ایران دو روایت متضاد را ارائه می‌نمایند. طیف نخست بر پررنگ بودن اهمیت این نهاد در جامعه ایران امروز تاکید دارد. برای نمونه آزاد ارمکی و ملکی (۱۳۸۶) بر این باورند که اگر خانواده‌گرایی را با معرف‌هایی مانند میزان اهمیت خانواده در زندگی فرد، احترام به والدین، اهمیت ازدواج و مواردی از این دست در طیفی بین ۰ تا ۱۰ ترسیم کنیم، میانگین خانواده‌گرایی در ایران معادل ۸.۴۴ است (آزاد ارمکی و ملکی، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۰۹). تحقیقات دیگر نیز نشان می‌دهند که بیشترین میزان احساس تعلق و اعتماد به گروه‌های نخستین، بیشترین میزان همکاری و مشارکت با گروه‌های نخستین و بیشترین میزان آمادگی داوطلبانه برای حل مشکلات اعضای گروه‌های نخستین، همگی مربوط به خانواده و اعضای خانواده می‌باشند (ناصری نوجده سادات، ۱۳۸۷: ۱۵۲ و حسن زاده، ۱۳۸۴: ۹۹).

در مقابل تحقیقات دیگر نشان می‌دهند که بسیاری از ارزش‌ها و نگرش‌های سنتی خانواده دستخوش دگرگونی شده‌اند. نتایج تحقیق احمد نیا و مهریار (۱۳۸۳) حاکی از آن است که بیشترین قابل توجهی از دختران و پسران (۹۵/۳ درصد) با معاشرت و آشنایی دختر و پسر پیش از ازدواج موافق بوده و میزان موافقت مجردین بیشتر از

متاهلین است. تحقیقات دیگر نیز از دگرگونی در معیارهای همسرگزینی، حرف زدن محرم و نامحرم، روابط دوستی میان دختر و پسر و مواردی از این دست خبر می‌دهند (غفاری، ۱۳۸۶؛ عبداللهیان، ۱۳۸۳).

در ارتباط با هویت زنان و تأثیرپذیری آن از دانشگاه و خانواده بیشتر تحقیقات (برای مثال زلفعلی فام ۱۳۸۶؛ قائمی فر و حمایت خواه جهرمی، ۱۳۸۸) نشان می‌دهند که دختران در یک وضعیت گذار از هویت سنتی به هویت مدرن بسر می‌برند، به گونه‌ای که دختران امروز دیگر نقش‌های کلیشه‌ای و تحمیلی خانواده خویش را به راحتی نمی‌پذیرند و مشروعیت نقش‌های جنسیتی سنتی در ذهن دختران امروز ضعیف شده است. نتیجه این وضعیت نوعی سردرگمی، تعارض و به طور کلی وضعیت بحران هویت در میان دختران جوان است. این تحقیقات وضعیت یاد شده را انعکاسی از واقعیت‌های اجتماعی جامعه در حال گذار ایران می‌دانند. در چنین شرایطی دختران سعی دارند با اتکا به منابع هویت ساز غیرسنتی چون تحصیل و شغل، از هویت اجتماعی سنتی که توسط مردان و خانواده پدرسالار برای آنها تعریف شده است گذار کنند و به صورت بازاندیشانه هویت اجتماعی غیرسنتی را برای خویش تعریف نمایند؛ با این وجود در این شرایط بینابین هم از کلیشه‌های جنسیتی گذشته، فاصله گرفته و هم تصویر روشنی از الگوهای نقش جنسیتی جدید ندارند. نکته جالب توجه آن که در بین این تحقیقات نتایج برخی (قائمی فر و حمایت خواه جهرمی، ۱۳۸۸) نشانگر آن است که هنوز طبقه اجتماعی متغیر تاثیرگذار بر هویت بازاندیشانه زنان قلمداد می‌شود و در برخی تحقیقات دیگر (بلوردی، ۱۳۸۷؛ زلفعلی فام، ۱۳۸۶؛ ساروخانی؛ رفعت جاه، ۱۳۸۳) طبقه اجتماعی رابطه معناداری با میزان هویت بازاندیشانه دختران جوان نداشته و بازاندیشی در همه لایه‌های اجتماعی و حتی در بین افرادی با گرایشهای مذهبی گوناگون قابل مشاهده است و به جای طبقه اجتماعی و مذهب متغیرهایی همچون تحصیلات زنان (ساروخانی و رفعت‌جاه، ۱۳۸۳)، تحصیلات والدین (زلفعلی فام، ۱۳۸۶)، اشتغال مادر و میزان استفاده از رسانه‌ها (بلودی، ۱۳۸۷) نقش کلیدی در تاثیرگذاری بر هویت بازاندیشانه بازی

می‌کنند. نتایج تحقیق ساروخانی و رفعت جاه (۱۳۸۳) نشان می‌دهد هر چه سطح تحصیلات زنان بالاتر، ارزش‌ها و نگرش‌های آنها نوگراتر، هویت نقشی مسلط آنها اجتماعی‌تر و سبک زندگی آنها نوگرایانه‌تر، مخالفت آنها با هویت‌های کلیشه‌ای جنسیتی بیشتر و در نتیجه بازتعریف هویت اجتماعی در میان آنها بیشتر می‌شود (همان: ۱۶۰-۱۵۴). با وجود بازاندیشی در بین زنان، بحران و سردرگمی در بازتعریف هویت زنان معضلی است که در خوشبینانه‌ترین تحقیقات نیز قابل مشاهده است. برای مثال در پژوهش ساروخانی و رفعت جاه (۱۳۸۳) با وجود مقاومت قابل توجه زنان در برابر کلیشه‌های جنسیتی، مهم‌ترین نقش برای یک زن از نظر غالب پاسخگویان در وهله اول مادری، در درجه دوم همسری و سپس تحصیلات عالی و در رده آخر اشتغال بوده است. این در حالی است که همین پاسخگویان به کلیشه‌های جنسیتی در زمینه‌های شغلی، زبانی، تحصیلی و خانوادگی واکنش نشان داده‌اند، به نحوی که ۷۶ درصد از آنها در برابر کلیشه‌های جنسیتی شغلی، ۶۲ درصد در برابر کلیشه‌های زبانی، ۸۰ درصد در برابر کلیشه‌های تحصیلی و ۵۹ درصد در برابر کلیشه‌های خانوادگی مخالفت و مقاومت زیادی از خود بروز داده‌اند (ساروخانی و رفعت جاه، ۱۳۸۳: ۱۵۲-۱۵۱). در حقیقت بنظر می‌رسد که مفصل بندی غریبی از عناصر سنتی و جدید در هویت‌یابی زنان قابل مشاهده است بطوری که در ظاهر زنان به بازاندیشی در هویت خود پرداخته و در هویت‌یابی، خود را مدرن تعریف می‌کنند ولی کماکان در زیر پوسته مدرن، خصلت‌های سنتی خود را نیز رها نکرده‌اند.

در بین پژوهش‌های خارجی میشل و گرین^۱ در جریان تحقیقی انتقادی در شهر توآنزویل^۲ در استرالیا به بحث درخصوص پروژه نافرجام بازاندیشی زنان تحت تاثیر ساختارهای نابرابر موجود در جامعه استرالیا پرداختند. آنها در این تحقیق با تعدادی از

۱. Mitchell and Green

۲. Townsville

زنان جوان که متاهل و دارای فرزند، متعلق به طبقه کارگر و عمدتاً سفید پوست بودند، مصاحبه کردند. میشل و گرین دریافتند که زنانی که دارای قابلیت‌های بازانديشانه هستند، با نابرابری‌های گسترده‌تری روبرو می‌شوند. به گفته آنها «ممکن است این مادران جوان کنشگرانی بازانديش و فردیت یافته باشند اما نمی‌توان و نباید اهمیت و تاثیر مستمر عادت واره‌های آنها را نادیده گرفت. تجارب روزمره این زنان از مادر بودن و هویت شخصی شان هنوز با نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی گسترده‌تر حاکم بر زندگی آنها در هم تنیده‌اند» (میشل و گرین، ۲۰۰۲: ۲). این زنان واجد بسیاری از ویژگی‌های بازانديشی مورد نظر گیدنز بودند اما از نظر میشل و گرین رواج بازانديشی به این معنی نیست که آنها می‌توانند از پارامترهای تنظیم شده توسط عوامل بیرونی - مانند طبقه، روابط خانوادگی و خویشاوندی - فراتر بروند. دلیل این امر از نظر میشل و گرین این است که دست زدن به انتخاب‌های سبک زندگی در متن یک پروژه بازانديشانه، خود به امکاناتی مانند فرصت‌ها و منابع اجتماعی - اقتصادی نیاز دارد که بسیاری از این مادران جوان از دسترسی به آنها محرومند (آدامز، ۲۰۰۶: ۱۰-۹). به عنوان مثال هر چند بسیاری از این مادران اظهار داشته‌اند که به داشتن فعالیت‌های متنوع در اوقات فراغت شان احساس نیاز می‌کنند، اما فعالیت‌های فراغت آنها عمدتاً فعالیت‌هایی خانه محور مانند تماشای تلویزیون یا مطالعه بوده است. آنها دلیل این مسئله را مشکلات ناشی از مراقبت از بچه‌ها یا ملاحظات مالی عنوان کرده‌اند (آدامز، ۲۰۰۶: ۱۶).

آن بروکس و لیونل وی^۱ (۲۰۰۸)، در تحقیقی که در کشور سنگاپور انجام داده‌اند، با این استدلال که کشور سنگاپور درهای خود را به روی نیروهای جهانی گشوده و نتیجه این فرآیند گسترده تر شدن اشکال هویت‌یابی زنان است (بروکس و وی، ۲۰۰۸: ۵۱۱) به بررسی هویت جنسیتی در میان سه گروه از زنان با استفاده از تکنیک‌های روایت شناسی و مصاحبه عمیق پرداخته‌اند: گروه اول، فمینیست‌هایی بوده‌اند که نقش

۱. Brooks And Wee

مهمی در توسعه اولین سازمان فمینیستی سنگاپور^۱ داشته‌اند. این زنان در سنین ۴۰ تا ۶۰ سالگی قرار داشته و از تحصیلات دانشگاهی برخوردار بوده‌اند. انگیزه این گروه، اطمینان از فرصت های برابر برای زنان، دست یابی به برابری کامل و افزایش آگاهی زنان و مشارکت آنها در تمام حوزه های زندگی بوده است. آنها عمده توجه خود را به گفتگو با نمایندگان حکومت در رابطه با حقوق زنان معطوف ساخته‌اند. برخی از این زنان، موضعی معتدل اتخاذ کرده و معتقدند که نابرابری جنسیتی کلاً ریشه در محدودیت های ساختاری و اجتماعی ندارد بلکه بخشی از آن نیز به خود پنداره و عزت نفس خود زنان باز می گردد. اما برخی دیگر موضعی سازش ناپذیر در پیش گرفته و خواهان برابری کامل در همه حوزه‌ها هستند (همان: ۵۱۲). گروه دوم زنانی بوده‌اند که در سنین ۳۰ تا ۴۰ سالگی قرار داشته، تحصیلات آنها از دبیرستان تا لیسانس بوده و شاغل بوده‌اند. تلاش این گروه برقراری نوعی تعادل میان انتظارات محیط خانواده و کار است. این زنان درک کامل و بسط یافته‌ای از برابری جنسیتی ندارند. همه آنها، دارای یک تا سه فرزند بوده و تحصیلاتی کمتر یا برابر با شوهرانشان داشته‌اند. از طرفی، آنها در خانواده های هسته‌ای زندگی می‌کنند که کسی نیست که در امر خانه داری به آنها کمک کند. بنابراین این امر برای آنها طبیعی می‌نماید که در صورت وجود تضاد میان برنامه‌های کاری و خانوادگی، باید خانواده را بر کار ترجیح دهند. اما با این وجود تعاریف آنها از روابط مادر- فرزند و خانه داری متفاوت از نسل های پیشین است. برخی از آنها خانه داری را حرفه‌ای تعریف می‌کنند که محصول نهایی آن پرورش فرزندان است. از دید نویسندگان، هر چند این مسئله نوعی بازسازی ایدئولوژیکی است اما هویت زنان را دستخوش تغییر کرده و از قالب‌های سنتی دور می‌کند (همان: ۵۱۴). گروه سوم زنان متخصص دانشگاه‌ها و شرکت های بازرگانی بوده‌اند که بین ۳۵ تا ۶۰ سال سن داشته و تحصیلات آنها دکتری تخصصی (زنان دانشگاهی) و لیسانس و فوق لیسانس مدیریت (بخش بازرگانی)

۱. AWARE (Association of Women for Action and Research)

بوده است. زنان این گروه، ازدواج و خانه داری را به نفع زندگی حرفه‌ای شان کنار گذاشته‌اند. همه آنها مجرد بوده‌اند و هر چند با محدودیت‌ها و فشارهایی از جانب خانواده برای ازدواج مواجهه‌اند اما آگاهانه از ازدواج خودداری می‌کنند زیرا معتقدند که ازدواج و مسئولیت‌های خانوادگی بخش زیادی از وقت و انرژی آنها را خواهد گرفت. این زنان، بر خلاف زنان گروه دوم دارای موقعیت اجتماعی‌ای هستند که آنها را از دلمشغولی به مسئولیت‌های خانوادگی فارغ می‌سازد. اما باوجود تعهدات و درگیری‌های آنها در مشاغل‌شان، هنوز عادت واره‌ای که در یک میدان تجرد^۱ شکل گرفته باشد، در میان آنها وجود ندارد. بنابراین هر چند که هویت کنونی این زنان به عنوان افراد موفق حرفه‌ای به این دلیل شکل گرفته است که ازدواج برای آنها در اولویت قرار ندارد، اما هیچ کدام از آنها ازدواج را به طور کامل رد نمی‌کنند بلکه همواره امکان آن را بر اساس شرایط خاص خودشان مورد ارزیابی قرار می‌دهند. به عبارتی، هویت‌های جنسیتی این زنان اموری سیال و غیر قطعی هستند که به طور مستمر در معرض بازاندیشی انتقادی قرار می‌گیرند (همان: ۵۱۶-۵۱۵). در نهایت بروکس و وی (۲۰۰۸) معتقدند در مورد هویت و بازاندیشی زنان سنگاپوری در خصوص هویت‌شان نمی‌توان احکام عام و قطعی صادر نمود بلکه منطق و تحولات آنها را باید بر اساس میدان‌هایی که افراد در آنها فعالیت می‌کنند، درک نمود.

سیلوا و استیلز^۲ (۱۹۹۱)، در تحقیقی هویت دختران نوجوان سریلانکایی را مورد بررسی قرار دادند. هدف این تحقیق شناخت درک و فهم دختران از زن ایده آل بود. در خانواده‌های سریلانکایی والدین مقتدر هستند و نقش الگو را برای فرزندان بازی می‌کنند. نتایج تحقیق نشان داد که دختران گروه سنی جوان تر یعنی ۱۱ تا ۱۴ ساله، زن ایده آل را زنی می‌دانسته‌اند که هر کاری برای دخترش انجام بدهد و بدترین زن را زنی تصور می‌کرده‌اند که جلوی خواسته‌های آنها را بگیرد. دختران ۱۵ تا ۱۷ ساله بیشتر به

۱. Single field

۲. Silva and Stiles

کیفیات درونی زن توجه می‌کرده‌اند و زن ایده آل را کسی توصیف می‌نموده‌اند که حس زنانگی داشته و دارای صفاتی چون مهربانی و خیر خواهی باشد. در واقع هر دو گروه صفات مشابهی برای زن ایده آل خود بیان نموده‌اند: صفاتی همچون همدردی، دوست داشتن کودکان و با هوش بودن (سیلوا و استیلس، ۱۹۹۱: ۲۱۴-۲۱۲). محققین خاطر نشان می‌سازند که در سریلانکا به شکل سنتی از زنان انتظار می‌رود فداکار بوده، بدون شکایت تقاضاهای اجتماعی را برآورده ساخته و همیشه نگران قضاوت مردم باشند. با این وجود، اجتماع سریلانکا در حال تغییر است و نسل جدید دختران در تلاش برای بازتعریف هویت خویش هستند. به همین دلیل اگر والدین مانع خواسته‌های آنها گردند، مطلوب آنها نخواهند بود. در ادامه سیلوا و استیلس به رسانه‌های جمعی نیز اشاره می‌کنند و می‌گویند با آن که رسانه‌های جمعی در سریلانکا در حال گسترش اند، اما بیشتر به بازتولید ارزش‌های سنتی و باورهای کلیشه‌ای در خصوص زنان می‌پردازند تا این که بخواهند هویت آنها را دگرگون سازند (همان: ۲۱۶-۲۱۸).

در جمع بندی از تحقیقات پیشین می‌توان گفت که اولاً باوجود تغییرات اجتماعی گسترده، نهاد خانواده همچنان کارکردهای حمایتی و عاطفی خود را ایفا نموده و نقش موثری در برساخت هویت‌های افراد دارد، و دوم این که تاثیرگذاری خانواده بر شکل گیری هویت، طبق تحقیقات پیشین، به شکلی واحد و همسان نبوده بلکه مسیرهای متعددی را نشان داده است. اما این که در چه شرایطی و چگونه، خانواده بر هویت افراد تاثیر می‌گذارد، مسئله‌ای است که در تحقیقات پیشین مغفول مانده است. یکی از متغیرهای مهم در ارتباط با خانواده و تاثیر آن بر هویت‌یابی افراد، ساختار قدرت در خانواده است و می‌توان فرض نمود که این عامل در میزان و چگونگی این تاثیرگذاری تفاوت ایجاد می‌کند. از این منظر است که اهمیت تحقیق کنونی نمایان می‌شود.

مبانی و چارچوب نظری نظری پژوهش

پرسش از چند و چون رابطه میان ساختارهای اجتماعی، هویت شخصی و بازانندیشی در عصری که مشخصه آن تغییرات شتابان در تمام عرصه‌های زندگی است، پرسشی اساسی در جامعه‌شناسی به شمار می‌رود. این پرسش در شرایط جامعه ایران که از یک سو در مواجهه با فرآیند جهانی شدن قرار گرفته است و در حال تجربه تغییرات اساسی در بسیاری از حوزه‌هاست و از سویی برخی از ساختارهای سنتی آن استحکام و نیرومندی خود را تا حدودی حفظ کرده‌اند، از اهمیتی دو چندان برخوردار است. کند و کاو در ادبیات نظری برای پاسخ دهی به این پرسش، دو دسته از دیدگاه‌ها را برای ما آشکار می‌سازد: دیدگاه نظریه پردازان مدرنیزاسیون که معتقدند در جوامع مدرن متاخر، بازانندیشی اهمیتی روزافزون در بر ساختن هویت شخصی ایفا می‌کند و واکنش‌های فمینیستی به نظریه پردازان مدرنیزاسیون که برای به چالش کشیدن آنها از نظریه بوردیو و بویژه مفاهیم عادت واره و میدان وی استفاده می‌کنند.

به باور نظریه پردازان مدرنیزاسیون «از آنجاکه عوامل انسجام بخش سنتی مانند طبقه، مذهب، شغل و ... که در گذشته نیرومند بودند، توانایی خود را برای تعریف و تعیین تجارب زندگی از دست داده‌اند، افراد ناگزیرند که نظارت بیشتری بر انواعی از هویت اجتماعی، که می‌خواهند آنها را بپذیرند، داشته باشند» (بروکس و وی، ۲۰۰۸: ۵۰۴). بر اساس این دیدگاه، مدرنیته نه تنها فرصت‌هایی را برای کنشگران اجتماعی خلق می‌کند تا مسئولیت بیشتری در قبال هویت‌های خود داشته باشند بلکه همزمان نیاز به خلق هویت شخصی به دست خود را نیز در آنان بوجود می‌آورد. زیگمونت باومن^۱ (۲۰۰۰)، آلریش بک^۲ (۱۹۹۲) و آنتونی گیدنز^۳ (۱۳۸۰، ۱۳۸۳) از برجسته‌ترین چهره‌های این دیدگاه به شمار می‌روند.

۱. Bauman. Z

۲. Beck, U

۳. Giddens. A

مفهوم بازانديشی در نظریه اجتماعی معاصر بیش از هر کسی با نام گیدنز گره خورده است. گیدنز این مفهوم را از نحله‌های جامعه‌شناسی تفسیری مانند کنش متقابل نمادین و اتنومتدولوژی گرفته است، یعنی از افرادی مانند مید و گارفینکل. از نظر مید «آگاهی کنشگر از نتیجه عمل خویش و از واکنش دیگران نسبت به خود، سبب می‌شود که او واکنش‌ها و کنش‌های بعدی خود را آگاهانه و متناسب با فرآیند اجتماعی در حال تجربه، تغییر دهد». در دیدگاه گارفینکل نیز بازانديشی به این مسئله اشاره دارد که «مردم در طی تعامل‌های‌شان و با ملاحظه واکنش‌های دیگران می‌توانند آگاهانه برداشت‌های‌شان را از امور تغییر دهند و اصلاح کنند» (گیبیز و ریمر، ۱۳۸۱: ۲۵۷). اما گیدنز بارمعنایی این مفهوم را از زمینه کنش‌های رودرو به استفاده از دانش در جریان کنش گسترش داده است. بازانديشی در نگاه وی «به کاربرد اطلاعات در باره شرایط فعالیت به عنوان وسیله ساماندهی و تعریف دوباره فعالیت‌ها اطلاق می‌شود» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۴۰). بازانديشی در زندگی اجتماعی مدرن در برگیرنده این واقعیت است که عملکردهای اجتماعی پیوسته بازسنجی می‌شوند و در پرتو اطلاعات تازه اصلاح می‌گردند و بدین سان خصلت‌شان را به گونه‌ای اساسی دگرگون می‌سازند (گیدنز، ۱۳۸۰: ۴۷) و البته این در سطح نهادی است. در سطح فردی، بازانديشی فرایند «تعریف و بازتعریف خود از طریق مشاهده و بازتاب اطلاعات روان‌شناختی و اجتماعی درباره مسیرهای ممکن زندگی است، یعنی اعمال و عادات و کردارهای اجتماعی به طور دائم آزموده می‌شوند و در پرتو اطلاعاتی که درباره این روال‌های اجتماعی بدست می‌آیند، اصلاح شده و اصولاً به صورت پیوسته تغییر می‌کنند» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۶). بازانديشی در دیدگاه گیدنز توسط چیزی اتفاق می‌افتد که وی آن را مکانیسم‌های از جا بر کردن می‌نامد یعنی مکانیسم‌هایی که موجب فاصله‌گیری زمانی - مکانی می‌شوند.

در مجموع، دیدگاه‌های مدرنیزاسیون به این نتیجه می‌انجامند که «ارتباط میان بازاندیشی و دگرگونی هویت مسئله‌ای مناقشه برانگیز و معضل آفرین^۱ نیست، زیرا فقدان عوامل انسجام بخش اجتماعی - مانند طبقه، شغل، خویشاوندی و ... - به نحوی خود انگیخته به افزایش گستره بازاندیشی و همزمان با آن افزایش فرصت‌های کنشگران برای شکل دهی فعالانه به هویت‌های‌شان منجر می‌شود» (بروکس و وی، ۲۰۰۸: ۵۰۴). اما دیدگاه نظریه پردازان مدرنیزاسیون از طرف برخی از نظریه پردازان فمینیست به چالش کشیده شده است. نظریه پردازان فمینیست در نقد دیدگاه مدرنیزاسیون استدلال می‌کنند که «تربازاندیشی مطرح شده در این نظریه‌ها، برداشتی بسیار ضعیف از ساختار اجتماعی دارد و توانایی درک و تبیین فشارها و محدودیت‌هایی که از طرف ساختارها بر عاملین تحمیل می‌شوند را ندارد. این نظریه تلاش چندانی برای متمایز کردن تجارب افراد در موقعیت‌های ساختاری متفاوت به خرج نمی‌دهد و در واقع نوعی تحلیل همگون است که توجه چندانی به عوامل ساختاری و فرهنگی دخیل در شکل دهی به خود^۲ ندارد» (آدامز، ۲۰۰۶: ۵۱۳). فمینیست‌ها در راستای نقدهای خود، از مفاهیم عادت واره و میدان بوردیو بسیار سود برده‌اند. آنها با استفاده از دستگاه مفهومی بوردیو، در نقد نظریه‌های مدرنیزاسیون به دو مسئله اشاره می‌کنند:

مسئله اول، ناهمخوانی میان عادت واره و میدان است. مک‌نای در این راستا استدلال می‌کند که «هر چند ما شاهد وقوع پاره‌ای از تحولات اجتماعی هستیم که از جنسیت سنت زدایی می‌کنند اما یکی از پیامدهای این تغییرات بروز نوعی ناهمخوانی میان عادت واره (جنسیتی شده) و میدان است (مک‌نای، ۱۹۹۹: ۱۱۰). مک‌نای^۳ می‌پذیرد که این ناهمخوانی حامل نیرویی بالقوه هم برای بسط و گسترش بازاندیشی انتقادی و هم برای دگرگونی هویت جنسیتی است اما از نظر وی این ناهمخوانی و هر

۱. Problematic

۲. Self

۳. McNay

نوع بازانديشي در حال ظهور را بايد بر اساس قواعد و ضوابط ميدان درک نمود. مک نای در اين راستا زناني را مثال مي زند که بعد از بزرگ کردن فرزندانشان وارد بازار کار شده اند. وی با اشاره به اين زنان بر اين نکته تاکيد مي کند که ممکن است آگاهی بازانديشانه زماني ظهور کند که عادت واره زنان در ميدان خانگی^۱ شکل گرفته و با انتظارات محل کار در تناقض باشد (همان: ۱۱۴ - ۱۱۲). بر اين اساس مک نای نتيجه مي گيرد که بازانديشي یک توانايی عام و ذاتی سوژه ها نیست بلکه دارای دلالت ها و کاربردهای متغيری است و تنها در جريان تجربه ناهمخوانی و ناسازگاری میان ميدان و عادت واره بروز مي يابد. بنابراین حتی اگر جنبه های معینی از روابط جنسیتی بی ثبات شوند، ممکن است ابعاد ديگر بيشتر تحکيم شوند. به عبارتی، فرصت های دگرگونی در هويت جنسیتی بسيار محدود تر از آن چیزی هستند که نظريه پردازان مدرنيزاسيون می گویند و اين به آن معنی است که ممکن است بازانديشي به آن گستردگی که مد نظر آنهاست نباشد (همان: ۱۱۶ - ۱۱۵).

اما دومين مسئله مورد تاکيد نظريه پردازان فمينيست اين است که وجود بازانديشي لزوماً به معنای دگرگونی هويت نیست، چرا که دگرگونی نیازمند دسترسی به امکاناتی است که توزيع آنها برابر نیست. بنابراین اين پرسش مطرح می شود که بعد از آن که آگاهی بازانديشانه رخ داد، چه اتفاقی می افتد؟ (آدامز، ۲۰۰۶: ۵۲۳).

بحث بازانديشي زنان ایرانی در فضای دانشگاهی را می توان با توجه به بحث گيدنز از مفهوم بازانديشي و نقدهای دوگانه فمينيستها به رويکرد گيدنزی مورد توجه قرار داد. در حقيقت مقوله بازانديشي زنان دانشجو در جامعه ايران می تواند در ارتباط با ارزش های سنتی، نگرش های جنسیتی، ساختارهای مردسالارانه خانواده و سخت گیری ها و نظارت های والدين مورد مطالعه قرار گيرد. با الهام از نقدهای فمينيستها به مفهوم بازانديشي گيدنز که خود تحت تأثير دستگاه مفهومی بورديو قرار دارد، می توان خانواده

۱. Domestic field

ایرانی را میدانی در نظر گرفت که ساختار قدرت در درون آن بر اساس روابط قدرت میان والدین و فرزندان شکل می‌گیرد. استراتژی و هدف والدین در این رابطه می‌تواند حفظ موقعیت و اقتدار خود، حاکم کردن ارزش‌ها و نگرش‌های خود و در نهایت بازتولید اجتماعی خویش باشد. اما از آنجایی که میدان از عوامل بیرونی تأثیر می‌پذیرد، می‌توان گفت که ورود فرزندان به دانشگاه به عنوان میدانی با قاعده متفاوت، بر جهت‌گیری و واکنش‌های فرزندان به روابط قدرت درون خانواده تأثیرگذار بوده و آنها را به تعریف هویتی متمایز از آن چیزی که خواست خانواده است ترغیب می‌کند.

در بحث از هویت بازاندیشانه دختران دانشجوی ایرانی در چارچوب نظریات گیدنز و منتقدان بوردیوگرای وی، می‌توان آن را در ارتباط با پدیده «پایان پدرسالاری» کاستلز نیز مورد مذاقه قرار داد. در ارتباط با هویت زنان، مهم‌ترین مسئله از نظر کاستلز چیزی است که وی آن را پایان پدرسالاری می‌نامد. وجه مشخصه پدرسالاری از نظر وی عبارت است از: اقتدار نهادی شده مردان بر زنان و کودکان در واحد خانواده. اما این نوع خانواده در آغاز قرن ۲۱ بواسطه فرایندهای جدایی‌ناپذیر و به هم بسته دگرگونه شدن کار و آگاهی زنان، به چالش خوانده شده است. دگرگونی در اقتصاد و بازار کار، دگرگونی تکنولوژیک در زیست‌شناسی، دارو سازی و پزشکی که امکان کنترل بیشتر فرزند زایی و تولید مثل را فراهم ساخته است و گسترش نهضت فمینیسم، عواملی هستند که کاستلز آنها را در تضعیف پدرسالاری موثر می‌داند (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۰۱-۲۱۷).

فصول مشترک دیدگاه‌های مطرح شده در مبانی نظری را می‌توان در چند گزاره زیر خلاصه نمود:

اول این که دنیای امروز دنیای تغییرات شتابان است. این تغییرات هم ساختارهای اقتصادی و هم عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی را درنوردیده‌اند.

دوم این که، دگرگونی‌های رخ داده در ساختارهای اقتصادی موجب ارتقای فرصت‌های شغلی زنان و فراهم آوردن زمینه‌های استقلال اقتصادی آنها شده است.

سوم این که، اشتغال روزافزون زنان در کنار تحولات اجتماعی و فرهنگی و رشد تفکرات فمینیستی، ساختارهای سنتی خانواده را دگرگون کرده‌اند. در ایران نیز ساختار خانواده - دست کم در کلان شهرها- دگرگون شده است و برخی تحقیقات انجام شده در این حوزه گویای این مسئله است. مثلاً تحقیق مرادخانی در سال ۱۳۸۲ با عنوان ساختار قدرت در خانواده در شهر رشت نشان می‌دهد که ۵۱ درصد خانواده‌های مورد مطالعه وی در آن زمان ساختاری دموکراتیک داشته‌اند.

چهارم این که، تغییرات اجتماعی و فرهنگی موجب از دست رفتن مرجعیت سنت شده و در نتیجه منابع هویت ساز سنتی مانند دین، ساختارهای خویشاوندی و... تضعیف گردیده‌اند.

پنجم این که، تضعیف سنت موجب تکرر زیست جهان‌های اجتماعی و مواجهه فرد با گزینه‌های متعدد و متکثر ارزشی و رفتاری شده و این امر به نوبه خود مقاومت افراد در برابر رده‌بندی‌های تحمیلی نهادهای اجتماعی را افزایش داده است- هر چند میزان این مقاومت به سرمایه و منابع مادی فرهنگی افراد وابسته است - اما در مجموع می‌توان گفت که در جامعه ایران نیز شاهد تکرر زیست جهان‌های اجتماعی هستیم، تکرری که به نحوی روزافزون در حال گسترش می‌باشد و بدیهی است که این مسئله تأثیرات شگرفی بر هویت‌های افراد خواهد داشت.

ششم این که، رواج فزاینده رسانه‌های جمعی، ماهیت تجربه انسانی را با واسطه ساخته است.

هفتم این که، تغییرات شتابان و باواسطه شدن تجربه انسانی موجب دگرگونی سریع تجارب و معانی اجتماعی شده و در نتیجه افراد را به طرح برنامه‌های متنوع و اندیشیدن درباره موقعیت وجودی خویش واداشته است.

هشتم این که، ماهیت و کیستی فرد در رابطه‌ای دیالکتیکی با تغییرات نهادی و ارزشی قرار گرفته و به موضوعی جدی برای تأمل و اندیشه تبدیل شده است که نتیجه آن رشد هویت‌های بازاندیشانه می‌باشد.

فرضیات پژوهش

فرضیه اول: بین الگوی تصمیم‌گیری در خانواده و هویت بازاندیشانه دختران دانشجو رابطه وجود دارد؛ بدین صورت که رشد هویت بازاندیشانه در میان دخترانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها از نوع پدرسالارانه است، بیشتر از سایرین است.

فرضیه دوم: بین الگوی تقسیم کار در خانواده و هویت بازاندیشانه دختران دانشجو رابطه وجود دارد؛ بدین صورت که رشد هویت بازاندیشانه در میان دخترانی که الگوی تقسیم کار در خانواده آنها از نوع مشارکتی است، بیشتر از سایرین است.

فرضیه سوم: بین تعداد اعضای خانواده و هویت بازاندیشانه دختران دانشجو رابطه وجود دارد؛ بدین صورت که با افزایش تعداد اعضای خانواده از میزان هویت بازاندیشانه دختران کاسته می‌شود.

فرضیه چهارم: بین تجربه طلاق در خانواده دختران دانشجو و هویت بازاندیشانه آنها رابطه وجود دارد؛ بدین صورت که رشد هویت بازاندیشانه دخترانی که در خانواده شان تجربه طلاق وجود دارد، بیشتر از دخترانی است که فاقد این تجربه هستند.

لازم به ذکر است که هر کدام از این فرضیه‌ها را می‌توان برای ابعاد هویت بازاندیشانه به صورت جداگانه نیز مطرح نمود.

روش تحقیق

تعریف مفاهیم و متغیرها

هویت بازاندیشانه: «همان "خود" است که شخص آن را به عنوان بازتابی از زندگی‌اش می‌پذیرد و دربردارنده تامل و بازاندیشی در عرصه‌های گوناگون زندگی، مقاومت در برابر باورهای کلیشه‌ای و جنسیتی، نگاهی نقادانه به الگوهای رفتاری، اعتقادی و حیطه‌های گوناگون زندگی روزمره است. برای این مفهوم، سه بعد الف) تفکر

بازاندیشانه، ب) سیاست زندگی (با دو زیربعد مدیریت بدن و روابط بین شخصی) و ج) مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی (شامل کلیشه‌های ایستاری، کنشی و نمادی) را در نظر گرفته‌ایم» (بلوردی، ۱۳۸۷: ۷۹، ساروخانی و رفعت جاه، ۱۳۸۳). تعاریف هر یک از ابعاد سه گانه مفهوم «هویت بازاندیشانه» به شرح زیر است:

الف) «تفکر بازاندیشانه» عبارت است از: آزمون کردن، نظارت و بازپرسی دائمی بر رفتارهای خود و دیگران و گفت و گوی فرد با خویشتن یا با دیگری، استفاده از ادله قوی و منطقی در برابر انتقادهای فرد از خود یا جوابگویی به نقد دیگران (بلوردی، ۱۳۸۷: ۷۹).

ب) «سیاست زندگی» سیاست شیوه زندگی و تصمیم‌گیری‌های مرتبط به زندگی و در واقع سیاست متحقق ساختن خویشتن در محیطی است که به طرز بازتابی سازمان‌یافته است (کیدنز، ۱۳۸۳: ۱۴۸). مفهوم «سیاست زندگی» بواسطه دو زیر بعد مدیریت بدن و روابط بین شخصی به شکلی دقیق تر تعریف می‌شود: ۱. زیر بعد مدیریت بدن (نظارت و دستکاری مستمر بر ویژگی‌های ظاهری و مرئی بدن)؛ و ۲. زیر بعد «اهمیت دادن به روابط بین شخصی» (نحوه سازمان دادن به روابط خود با دیگران، هم در خانواده و هم در اجتماع بیرون از خانواده و در واقع میزان اهمیت دادن به مناسبات زندگی).

ج) «مقاومت در برابر باورهای کلیشه‌ای جنسیتی» به معنای مقاومت در برابر انگاره‌هایی یک سو به و تشدید شده راجع به مرد بودن و زن بودن است که به صورتی مداوم و مکرر در زندگی روزمره به کار گرفته شده و بازتولید می‌شوند. این انگاره‌ها بخشی از فرایند جامعه پذیری هستند که طی آن کودکان با نقش‌های جنسیتی آشنا شده و آنها را درونی می‌کنند. همچنین، ممکن است این انگاره‌ها در دوران بزرگسالی، فرصت‌های بوجود آمده برای تحقق نفس را سرکوب و انکار نمایند (مارشال، ۱۹۹۸: ۲۵۱). بعد «مقاومت در برابر باورهای کلیشه‌ای جنسیتی» به سه زیربعد تقسیم شده است: ۱. ایستاری (انگاره‌ها و جهت‌گیری‌های جنسیتی که نتیجه تامل و تفکر خود فرد نیستند،

بلکه در قالب باورهایی منسجم و از پیش آماده، از بدو کودکی به وی آموخته شده و در جریان فرآیند جامعه‌پذیری برای فرد درونی شده‌اند)، ۲. کنشی (انگاره‌های ثابت و از پیش تعریف شده در خصوص چگونگی و نحوه کنش زنان در موقعیت‌های عملی زندگی روزمره، این که زنان چگونه عمل می‌کنند و چگونه باید عمل کنند) ۳ نمادی (انگاره‌ها و پیش‌انگاشت‌های مربوط به اعمال و اشیائی که در فرهنگ غالب و رسمی جامعه، معانی فرهنگی، اجتماعی - و شاید سیاسی و ایدئولوژیک - خاصی از آنها مستفاد می‌گردد) (احمدی، ۱۳۸۱: ۷۵-۷۹). تعریف عملیاتی متغیر وابسته - هویت بازاندیشانه - در جدول ۱ قابل مشاهده است:

جدول ۱- تعریف عملیاتی متغیر وابسته (هویت بازاندیشانه)

متغیر وابسته	ابعاد	مولفه‌ها	معرف‌ها
هویت بازاندیشانه	تفکر بازاندیشانه	----	تجدیدنظر در رفتار در نتیجه گفتگو با دوستان - توانایی ارائه استدلال در برابر انتقاد - توان کنار گذاشتن عادات - توان دفاع از دیدگاه‌ها و عقاید خود
	سیاست زندگی	مدیریت بدن	کنترل وزن از طریق ورزش یا رژیم غذایی - استحمام روزانه - آرایش مو و صورت - استفاده از عطر و ادکلن و دئودورانت - آرایش ناخن و استفاده از لنز رنگی
		اهمیت دادن به روابط بین شخصی	اهمیت روابط با دوستان - آزادی و استقلال شخصی - رابطه با جنس مخالف

جهت‌گیری نسبت به روابط زن و مرد در خانواده - نقش مادری - تحصیلات - رابطه با جنس مخالف	ایستاری	مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی		
حق طلاق - رعایت ادب هنگام سخن گفتن - فعالیت و مشارکت اجتماعی - توان تصمیم‌گیری و توان احراز واجرای مشاغل مدیریتی	کنشی			
جهت‌گیری‌های مربوط به پوشش به طور کلی - استفاده از چادر و روسری - استفاده از زیورآلات - انجام کارهای خانگی توسط مرد	نمادی			

معرف‌های سازه هویت بازاندیشانه در قالب طیف لیکرت و در طیفی از کاملاً موافق تا کاملاً مخالف مورد سنجش قرار گرفته و پاسخ‌ها بر اساس درصدهای تجمعی حاصل از داده‌های واقعی به سه مقوله پایین، متوسط و بالا تقسیم شده‌اند. در مرحله آخر، نمرات هر سه بعد این سازه با هم جمع زده شده و بر اساس درصدهای تجمعی به سه مقوله پایین، متوسط و بالا تقسیم شده‌اند.

ساختار قدرت در خانواده:

نحوه اعمال قدرت در روابط و تعاملات میان اعضای خانواده در رابطه با امور و فعالیت‌های زندگی خانوادگی (کریمی، ۱۳۸۷: ۹۰). در تحقیقات پیشین برای این متغیر دو معرف الگوی تصمیم‌گیری و تقسیم کار خانگی در نظر گرفته شده است (کریمی، ۱۳۸۷: ۹۰؛ مرادخانی، ۱۳۸۳: ۳۳). در تحقیق حاضر با الهام از رویکرد کاستلز، متغیرهای دیگری نیز در نظر گرفته شده‌اند که ارتباط تنگاتنگی با ساختار قدرت در خانواده دارند. این متغیرها عبارتند از تجربه طلاق در خانواده و تعداد اعضای خانواده.

الف) الگوی تصمیم‌گیری: منظور این است که در مواردی که برای انجام فعالیت‌های مربوط به خانواده، نیاز به گرفتن تصمیم است، کدام یک از اعضای خانواده تصمیم‌گیری می‌کند. برای سنجش این بعد، ۶ معرف تصمیم در مورد اشتغال هر یک از اعضای زن خانواده (مادر و دختر) در بیرون از خانه، نوع شغل زن، خرید و فروش مسکن، خرید یا تعویض اتومبیل، هزینه کردن درآمدهای هر ماه در آن ماه، و نحوه گذران اوقات فراغت همه اعضای خانواده با هم را در نظر گرفته‌ایم (کریمی، ۱۳۸۷: ۹۲). پاسخ‌ها در قالب پنج گزینه پدر خانواده، مادر خانواده، فرزندان پسر، فرزندان دختر و سایر اعضای ارائه شده‌اند. از پاسخگویان خواسته‌ایم تعیین کنند که در هر مورد هر کدام از اعضا چند درصد تاثیرگذار هستند. بعد از جمع‌آوری داده‌ها، به ترکیب این ابعاد دست زده‌ایم. با ترکیب این مقوله‌ها، هفت الگوی تصمیم‌گیری در خانواده بدست آمده است: پدرسالارانه (میزان تصمیم‌گیری پدر زیاد و مادر و فرزندان کم یا متوسط)، مادرسالارانه (میزان تصمیم‌گیری مادر زیاد و پدر و فرزندان کم یا متوسط)، فرزند سالارانه (میزان تصمیم‌گیری فرزندان زیاد و والدین کم یا متوسط)، مشارکتی (میزان تصمیم‌گیری نسبتاً همسان در میان تمام اعضا)، والد سالارانه (میزان تصمیم‌گیری والدین زیاد و فرزندان کم)، پدر ستیز (میزان تصمیم‌گیری پدر کم و مادر و فرزندان زیاد) و نامتمایز (که نحوه تصمیم‌گیری در آن از الگوی خاصی تبعیت نمی‌کند).

ب) تقسیم کار خانگی: منظور نحوه تقسیم وظایف و انجام کارهای مربوط به خانواده است. برای سنجش این بعد نیز از ۹ معرف خرید، آشپزی، جمع کردن میز یا سفره، شستن ظروف، شستن لباس، اتو کشیدن، مرتب کردن خانه، جارو زدن و پذیرایی از مهمان استفاده شده است (مراد خانی، ۱۳۸۳: ۳۴). پاسخ‌های این پرسش نیز در قالب پنج گزینه پدر خانواده، مادر خانواده، فرزندان پسر، فرزندان دختر و سایر اعضای ارائه شده‌اند. مراحل کدگذاری و تقسیم‌بندی نمرات در این بعد نیز دقیقاً مانند بعد تصمیم‌گیری بوده و در نهایت شش الگوی تقسیم کار خانگی بدست آمده است: پدر

سالارانه (انجام کارها توسط مادر زیاد و توسط پدر و فرزندان کم)، مادرسالارانه (انجام کارها توسط مادر کم و توسط پدر و فرزندان زیاد یا متوسط)، فرزند سالارانه (انجام کارها توسط فرزندان کم و توسط والدین زیاد)، مشارکتی (توزیع نسبتاً برابر انجام کارها میان همه اعضاء)، والد سالاری (انجام کارها توسط فرزندان زیاد و توسط والدین کم) و نامتمايز (که میزان انجام کارها در آن توسط اعضاء نظم و ترتیب معینی ندارد). ذکر این نکته لازم است که در تقسیم کار، بر خلاف بعد تصمیم‌گیری، نمره پایین به معنای فعالیت کمتر در امور خانه و در واقع به معنای قدرت بیشتر است. بنابراین، الگوی تقسیم کار پدرسالارانه، الگویی است که در آن پدر مشارکت کمتری در فعالیت‌های خانه دارد.

دو متغیر تجربه طلاق در خانواده و تعداد اعضای خانواده را از دیدگاه‌های کاستلز استخراج کرده‌ایم. وی در بخشی از جلد دوم کتاب عصر اطلاعات با عنوان بحران در خانواده پدرسالار، به مسائلی چون طلاق، ازدواج مجدد، خانوارهای تک نفره و تک والد، زندگی مشترک بدون ازدواج و... پرداخته و آنها را نمودهای نارضایتی از خانواده هسته‌ای کلاسیک و پایان اقتدار پدرسالاری می‌داند (کاستلز، ۱۳۸۵: ۱۸۰-۱۷۹). از طرفی افزایش اشتغال زنان نیز این مسائل را تشدید می‌کند. به گفته کاستلز «افزایش بحران‌های ناشی از ازدواج، و دشواری رو به رشد تطبیق ازدواج و کار و زندگی با یکدیگر» دو فرآیندی هستند که همدیگر را تقویت کرده و اقتدار پدرسالاری را تضعیف کرده و موجب «به تاخیر افتادن ازدواج و تشکیل خانواده و زندگی مشترک بدون ازدواج» می‌شوند (همان: ۱۸۰). این مسئله را در جامعه ایران با توجه به بحران‌های اقتصادی و اجتماعی می‌توان به صورت ازدواج‌های صیغه‌ای مطرح نمود. از طرفی «زنان به دلیل ارتقای سطح آگاهی‌ها و روبرو شدن با دشواری‌ها، تعداد فرزندان خود را محدود کرده و تولد اولین فرزند خود را نیز به تاخیر می‌اندازند» (همان). بنابراین، این متغیرها می‌توانند بازتاب خوبی از ساختار قدرت در خانواده بوده و نتایج را تکمیل کنند.

تجربه طلاق: منظور این است که آیا تاکنون عضوی از اعضای خانواده پاسخگو، مبادرت به طلاق از همسر خود داشته است یا نه. برای این منظور از پاسخگویان پرسیده‌ایم که در صورت وجود تجربه طلاق در خانواده آنها، چه کسی و چند بار بوده است؟

تعداد اعضای خانواده: یعنی شمار اعضای خانواده، اعم از والدین و فرزندان (و در صورت وجود، برادران و خواهران ناتنی). این متغیر در سطح فاصله‌ای سنجیده شده و بنابراین، پرسش مربوط به آن نیز به صورت باز و با پرسش مستقیم از پاسخگویان در خصوص تعداد اعضای خانواده آنها مطرح شده است.

جامعه آماری و حجم نمونه

تحقیق حاضر یک تحقیق پیمایشی است و داده‌های آن از طریق پرسشنامه محقق ساخته گردآوری شده است. جامعه آماری این بررسی را تمام دانشجویان دختر دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی مشغول به تحصیل در سال تحصیلی ۱۳۸۹-۱۳۹۰ در این دانشگاه تشکیل می‌دهند که تعداد آنها در زمان اجرای پژوهش ۱۶۰۰ نفر بوده است. برای برآورد حجم نمونه از فرمول کوکران استفاده شده است. حجم نمونه با استفاده از این فرمول ۳۸۴ نفر بدست آمده است اما به دلیل ناقص بودن برخی از پرسشنامه‌ها، تحلیل نهایی داده‌ها با ۳۴۰ پرسشنامه صورت گرفته است. نمونه‌گیری به روش سهمیه‌ای متناسب (به تفکیک مقطع تحصیلی و سال ورود به دانشگاه) انجام شده است. برای سنجش اعتبار ابزار تحقیق از اعتبار صوری (مراجعه به داوران و محققین دیگر) و اعتبار نمونه ای (انجام آزمون مقدماتی و طرح سوالات نیمه باز) استفاده شده است. پایایی ابزار نیز با استفاده از آلفای کرونباخ مورد بررسی قرار گرفته و مقدار آلفای تمام متغیرها بالای ۰.۷ و در حد مطلوب بوده است.

یافته‌های تحقیق

یافته‌های توصیفی

نمونه تحقیق حاضر را ۳۴۰ نفر از دانشجویان دختر دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی تشکیل می‌دهند. میانگین سنی جمعیت نمونه ۲۱/۴ سال بوده، ۸۷/۹ درصد آنها مجرد و ۱۲/۱ درصد متأهل بوده‌اند. ۸۶/۵ درصد آنها در مقطع کارشناسی، ۱۲/۶ درصد در مقطع کارشناسی ارشد و ۰/۹ درصد در مقطع دکتری مشغول تحصیل بوده و ۷/۴ درصد آنها به صورت تمام وقت یا پاره وقت مشغول به کار بوده‌اند. جدول ۲، توزیع متغیر وابسته و ابعاد آن را در میان جمعیت نمونه نشان می‌دهد:

جدول ۲- توزیع فراوانی و درصدی متغیر وابسته و ابعاد آن در میان پاسخگویان

متغیر	ابعاد	مقوله‌ها	فراوانی	درصد	ابعاد سببیت زندگی	مقوله‌ها	فراوانی	درصد
میزان هوریت: بازاندیشانه	تفکر	پایین	۱۷۳	۵۰.۹	میزان بدن	پایین	۸۱	۲۳.۸
		متوسط	۷۳	۲۱.۵		متوسط	۱۰۴	۳۰.۶
		بالا	۹۴	۲۷.۶		بالا	۱۵۵	۴۵.۶
		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰
	سیاست زندگی	پایین	۱۱۸	۳۴.۷	میزان اهمیت دادن به روابط بین شخصی	پایین	۱۰۸	۳۱.۸
		متوسط	۱۷۶	۵۱.۸	متوسط	۱۷۰	۵۰	
		بالا	۴۶	۱۳.۵	بالا	۶۲	۱۸.۲	
		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰	جمع کل	۳۴۰	۱۰۰	
مقاومت	پایین	بالا	۱۱۶	۳۴.۱	ابعاد مقاومت در برابر کلیشه‌های ایستاری	پایین	۱۲۸	۳۷.۶
		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰		متوسط	۹۸	۲۸.۸
	بالا	پایین	۱۱۶	۳۴.۱		بالا	۱۱۴	۳۳.۵
		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰

بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده ... ۱۰۱

۴۴.۴	۱۵۱	پایین	کلیشه‌های کنشی		۳۰	۱۰۲	متوسط	در برابر
۲۰.۹	۷۱	متوسط			۳۵.۹	۱۲۲	بالا	کلیشه‌های
۳۴.۷	۱۱۸	بالا			۱۰۰	۳۴۰	جمع کل	جنسیتی
۱۰۰	۳۴۰	جمع کل			۳۶.۵	۱۲۴	پایین	جمع ابعاد
۴۱.۲	۱۴۰	پایین	کلیشه‌های نمادی		۳۰.۳	۱۰۳	متوسط	سه گانه
۲۸.۲	۹۶	متوسط			۳۳.۲	۱۱۳	بالا	
۳۰.۶	۱۰۴	بالا			۱۰۰.۰	۳۴۰	جمع کل	
۱۰۰	۳۴۰	جمع کل						

نتایج بدست آمده حاکی از آن است که هویت بازاندیشانه ۱۲۴ نفر از پاسخگویان تحقیق معادل با ۳۶.۵ درصد در حد پایین، ۱۰۳ نفر برابر با ۳۰.۳ درصد در حد متوسط و ۱۱۳ نفر یعنی ۳۳.۲ درصد آنها در حد بالا بوده است. بررسی دقیق‌تر داده‌های موجود در جدول ۲ نشان می‌دهد که در بین سه بعد هویت بازاندیشانه، بعد مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی به شکل قابل توجهی بالا است و نمرات دانشجویان دختر در سیاست زندگی و بویژه تفکر بازاندیشانه به مراتب کمتر از بعد مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی است. یافته اخیر دلالت بر آن دارد که بازاندیشی در نسل جدید دختران دانشگاهی از نوع سلبی بوده و عمدتاً به صورت واکنش و انکار الگوهای نقش زن سنتی است. نمرات پایین نسل جدید دختران در تفکر بازاندیشانه گواه بر آن است که دختران در باز اندیشی در هویت زنانه خود از توان کمتری در کنارگذاردن عادات، دفاع از دیدگاه‌ها و عقایدشان، استدلال در برابر انتقاد دیگران و تجدید نظر در رفتار خود برخوردارند. در عین حال دقت بیشتر در داده‌ها نشان می‌دهد که بیشترین نمرات در زیر بعدها متعلق به زیر بعد مدیریت بدن (یکی از دو زیر بعد سیاست زندگی) می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر نسل جدید دختران، هویت بازاندیشانه خود را بیشتر در کنترل وزن از

طریق ورزش یا رژیم غذایی، استحمام روزانه، آرایش مو و صورت، استفاده از عطر و ادکلن و دئودورانت، آرایش ناخن و استفاده از لنز رنگی می‌دانند. در توضیح این مسئله می‌توان گفت که احتمالاً گرایش به مصرف و مدگرایی به یکی از مهم ترین مولفه‌های برسازنده هویت‌های جدید در بین زنان تبدیل شده است و عاملی که این مسئله را تشدید می‌کند گسترش امکانات حضور زنان و دختران جوان در عرصه عمومی است. به عبارتی، افزایش فرصت‌های شغلی و بویژه تحصیلی برای دختران جوان موجب گسترده تر شدن مجاری ارتباطی آنها شده و این مسئله فرآیند بازاندیشی و تأمل در خویشتن در اثر تعامل با دیگران و تعریف بازتابی خود بر مبنای این تعامل را شدت بخشیده است.

جدول ۳- توزیع فراوانی و درصدی سازه ساختار قدرت در خانواده دانشجویان دختر

متغیر	ابعاد	مقوله‌ها	فراوانی	درصد
ساختار قدرت در خانواده	الگوی تصمیم‌گیری	پدرسالارانه	۱۰۰	۲۹.۴
		مادرسالارانه	۷۵	۲۲.۱
		مشارکتی	۳۸	۱۱.۲
		فرزند سالارانه	۹۲	۲۷.۱
		والد سالارانه	۱۱	۳.۲
		پدر ستیز	۱۵	۴.۴
		نامتمایز	۹	۲.۶
		جمع کل	۳۴۰	۱۰۰
الگوی تقسیم کار		پدرسالارانه	۱۰۲	۳۰
		مادرسالارانه	۸۰	۲۳.۵
		مشارکتی	۳۴	۱۰
		فرزند سالارانه	۶۴	۱۸.۸

بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده ... ۱۰۳

۵۳	۱۸	والد سالارانه		
۱۲.۴	۴۲	نامتمایز		
۱۰۰	۳۴۰	جمع کل		
۶.۸	۲۳	خواهر ۱ بار	در صورت وجود تجربه طلاق، چه کسی و چند بار بوده است؟	تجربه طلاق
۳.۵	۱۲	برادر ۱ بار		
۱۰.۳	۳۵	جمع کل		
۵۵	۱۸۷	پایین (زیر ۵ نفر)		تعداد اعضای خانواده
۱۷.۹	۶۱	متوسط (بین ۵ تا ۶ نفر)		
۲۷.۱	۹۲	بالا (بالای ۶ نفر)		
۱۰۰	۳۴۰	جمع کل		

بررسی داده‌های توصیفی سازه ساختار قدرت در خانواده دانشجویان حاکی از آن است که در الگوی تصمیم‌گیری و الگوی تقسیم کار، خانواده‌های دانشجویان کمتر ساختار دموکراتیک داشته و عمدتاً پدر سالارانه و فرزند سالارانه بوده‌اند. همچنین موارد طلاق که می‌تواند از نظر کاستلز نمادی از عدم تداوم ساختار خانواده پدر سالار باشد به میزان اندک و آنهم در برادران و یا خواهران دانشجویان و نه در سطح والدین دانشجویان قابل مشاهده است. به لحاظ تعداد اعضای خانواده نیز، بیشترین نسبت مشاهده شده متعلق به خانواده‌هایی است که تعداد اعضای آنها در مقوله پایین قرار دارند، یعنی خانواده‌هایی که تعداد اعضای آنها کمتر از ۵ نفر- یعنی والدین و ۱ یا ۲ بچه- می‌باشد.

یافته‌های تبیینی

پس از توصیف متغیرهای وابسته، مستقل و ابعاد آنها، حال به بررسی ارتباط آنها با یکدیگر می‌پردازیم. تحلیل واریانس یکطرفه برای بررسی معنی داری ارتباط هویت باز اندیشانه دانشجویان دختر و بعد اول ساختار خانواده (یعنی الگوهای تصمیم‌گیری در

خانواده) حاکی از آن است که در خانواده‌هایی با الگوهای گوناگون تصمیم‌گیری، میزان هویت بازاندیشانه نیز متفاوت بوده و تفاوت معنی داری دارد (آزمون f ، با سطح معنی داری ۰.۰۰۰). به عبارتی، میزان هویت بازاندیشانه زنان بر حسب الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها با هم تفاوت دارد.

جدول ۴- تحلیل واریانس یکطرفه- مقایسه میانگین‌ها ی هویت بازاندیشانه در بین الگوهای

تصمیم‌گیری در خانواده

.Sig	F	Mean Square	Df	Sum of Squares		
.۰۰۰.	۱۲.۰۴۳	۱۸۹۹.۰۹۲	۶	۱۱۳۹۴.۵۵۳	بین گروهی	هویت بازاندیشانه
		۱۵۷.۶۹۳	۳۳۳	۵۲۵۱۱.۹۰۳	درون گروهی	
			۳۳۹	۶۳۹۰۶.۴۵۶	جمع کل	

مقایسه گروه‌های گوناگون دانشجویان نشان می‌دهد که میانگین هویت بازاندیشانه زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها پدر سالارانه است، به میزان ۱۱.۸ از زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها مادرسالارانه است، بیشتر می‌باشد. همچنین میانگین هویت بازاندیشانه این زنان، از الگوی مشارکتی ۱۶.۱ و از الگوی فرزند سالارانه ۶.۸ بیشتر است. به عبارتی، هویت بازاندیشانه زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها پدرسالارانه است، از هویت بازاندیشانه زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها مادرسالارانه، مشارکتی و یا فرزندسالارانه است، بالاتر می‌باشد. میانگین نمره هویت بازاندیشانه زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها مشارکتی است، از زنانی که الگوی خانواده آنها فرزند سالارانه است ۹.۳ و از زنانی که الگوی خانواده آنها نامتمایز است ۲۲.۳ کمتر است. یعنی میزان هویت بازاندیشانه زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده آنها مشارکتی است، در قیاس با زنانی که الگوی خانواده آنها در تصمیم‌گیری فرزند سالارانه یا نامتمایز است، پایین تر می‌باشد. جدول ۵ اطلاعات دقیقی برای مقایسه‌های بالا ارائه می‌دهد.

بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده ... ۱۰۵

جدول ۵- آزمون توکی برای مقایسه میانگین‌های هویت به تفکیک الگوهای تصمیم‌گیری در

خانواده

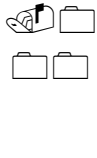








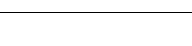





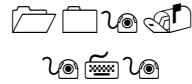



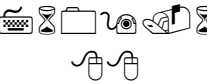

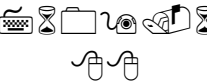
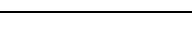
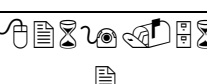

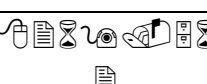





مقایسه الگوهای تصمیم‌گیری	تفاوت میانگین دو الگو	اشتباه استاندارد	سطح معنی داری
مادر سالارانه	*۱۱.۸	۱.۹	۰.۰۰۰
مشارکتی	*۱۶.۱	۲.۴	۰.۰۰۰
فرزند سالارانه	*۶.۸	۱.۸	۰.۰۰۴
فرزند سالارانه	-۹.۳	۲.۴	۰.۰۰۳
نامتمایز	-۲۲.۳	۴.۶	۰.۰۰۰
مادر سالارانه	۱۸.۰۳	۴.۴	۰.۰۰۱
فرزند سالارانه	۱۳.۰۴	۴.۴	۰.۰۴۹

پس از بررسی معنی داری ارتباط کلیت سازه هویت باز اندیشانه دانشجویان دختر و بعد اول ساختار خانواده، حال به کنکاش در خصوص معنی داری ارتباط ابعاد سه گانه هویت بازاندیشانه با بعد اول ساختار قدرت در خانواده (یعنی الگوی تصمیم‌گیری در خانواده) می‌پردازیم. یافته‌های بدست آمده (جدول ۵) حاکی از آن است که میزان هویت بازاندیشانه زنان در هر کدام از ابعاد سه گانه آن، بر حسب الگوی تصمیم‌گیری در خانواده تفاوت دارد. در حقیقت سطوح معنی داری بدست آمده از آزمون تحلیل واریانس برای مقایسه میانگین‌های ابعاد سه گانه هویت بازاندیشانه، همگی به لحاظ آماری معنی دار است.

جدول ۶- مقایسه میانگین‌های ابعاد هویت بازاندیشانه در بین الگوهای تصمیم‌گیری در

خانواده

ابعد هویت بازاندیشانه	Sum of Squares	df	Mean Square	F	.Sig
-----------------------	----------------	----	-------------	---	------

					بین	تفکر بازاند هی	
							درو
							جمع
					بین	سیاسه ت زندگی	
							درو
							جمع
					بین	مقاوم ت در برابر	

۱۰۷ ... بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده

					درو	کلیشه‌ها
					ن	ای
					گرو	جنسیتی
					هی	تی
					جمع	
					کل	

پس از مشخص شدن معناداری تفاوت بین گروه‌های گوناگون دانشجویان در ابعاد سه گانه هویت باز اندیشانه، آزمون توکی امکان مقایسه بین گروهی دانشجویان در ابعاد سه گانه هویت باز اندیشانه را فراهم می‌سازد. لازم به ذکر است که پیش‌تر دانشجویان به لحاظ الگوی تصمیم‌گیری در خانواده‌های‌شان به گروه‌های گوناگون دسته بندی شدند که عبارتند از: دانشجویانی با الگوی تصمیم‌گیری پدرسالارانه، مادرسالارانه، مشارکتی، والدسالارانه، فرزندسالارانه، پدرستیز و نامتمایز. در گام بعد میانگین این گروه‌های گوناگون دانشجویان در ابعاد سه گانه هویت بازاندیشانه با یکدیگر مقایسه شد که نتایج ذیل حاصل گردید:

در بعد هویت بازاندیشانه، دانشجویانی با الگوی تصمیم‌گیری پدرسالارانه در خانواده‌شان، در قیاس با سایر دانشجویان از تفکر بازاندیشانه پایین‌تری برخوردارند. همچنین دانشجویانی که الگوی تصمیم‌گیری مشخصی در خانواده آنها وجود ندارد، نسبت به دانشجویانی با الگوی تصمیم‌گیری مادرسالارانه، مشارکتی و یا والد سالارانه از تفکر بازاندیشانه بالاتری برخوردار هستند.








در بعد سیاست زندگی، میانگین نمرات سیاست زندگی دانشجویانی با الگوی تصمیم‌گیری والد سالارانه، پایین‌تر از میانگین نمرات دانشجویانی با الگوهای دیگر تصمیم‌گیری است.

در بعد مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی، بیشترین مقاومت از سوی دانشجویانی با الگوی تصمیم‌گیری پدرسالار قابل مشاهده است. در مقابل کمترین مقاومت از آن دانشجویانی با الگوی تصمیم‌گیری مادرسالار و مشارکتی است. در بین دانشجویانی با بیشترین و کمترین میزان مقاومت، دانشجویانی با الگوهای تصمیم‌گیری والدسالارانه، فرزندسالارانه و نامتمایز جای دارند. جدول ضمیمه ۱ مقایسه گروه‌های گوناگون دانشجویان را به تفصیل نشان می‌دهد.

دومین بعد ساختار قدرت در خانواده، بعد «الگوی تقسیم کار در خانواده» بود. همانطوری که در بخش روش شناسی به تفصیل توضیح داده شد، در این بعد نیز همچون بعد اول، دانشجویان بر اساس نمرات بدست آمده به گروه‌های گوناگون دسته بندی شدند که عبارتند از: دانشجویانی با الگوهای پدرسالار، مادرسالار، مشارکتی، والدسالار، فرزندسالار، پدرستیز و نامتمایز تقسیم کار در خانواده‌هایشان. در گام بعد تفاوت نمرات هویت بازانديشانه در این گروه‌ها مورد بررسی قرار گرفت و نتایج حاکی از آن بود که گروه‌های یاد شده با یکدیگر تفاوت معناداری در میزان هویت بازانديشانه دارند (F معادل ۵.۱۸۶ با سطح معنی داری ۰.۰۰۰).











































جدول ۷- مقایسه میانگین‌های هویت بازانديشانه در بین الگوهای تقسیم کار در خانواده

.Sig	F	Mean Square	df	Sum of Squares	بین گروه‌های	هویت بازانديشانه
					ی	
					درون گروه‌های	

			      	جمع کل
--	--	--	--	-----------

پس از اطمینان از معنی داری تفاوت‌ها، از آزمون توکی برای مقایسه گروه‌های گوناگون با یکدیگر استفاده شد. نتایج حاکی از آن بود که میزان هویت بازاندیشانه دانشجویانی با الگوی تقسیم کار فرزند سالار یا مشارکتی، بیشتر از دانشجویانی با الگوی تقسیم کار پدرسالار است. همچنین میزان هویت بازاندیشانه دانشجویانی با الگوی تقسیم کار مشارکتی بیشتر از دانشجویانی با الگوی تقسیم کار مادرسالار است.

جدول ۸- آزمون توکی برای مقایسه میانگین‌های هویت بازاندیشانه به تفکیک الگوی تقسیم کار

هویت بازاندیشانه	تفاوت میانگین دو الگو	اشتباه استاندارد	سطح معنی داری
پدر سالاری	      	  	   
مشارکتی	      	  	   
مادر سالاری	      	  	   

در گام بعد، گروه‌های گوناگون دانشجویان به لحاظ ابعاد سه گانه هویت بازاندیشانه با یکدیگر مقایسه شدند. اما پیش از مقایسه، معنی داری تفاوت‌ها مورد آزمون قرار گرفت. سطوح معنی داری بدست آمده از آزمون تحلیل واریانس برای مقایسه میانگین‌های ابعاد هویت بازاندیشانه در میان الگوهای گوناگون تقسیم کار در خانواده همگی به لحاظ آماری معنی دار بوده و نشان داد که الگوهای گوناگون تقسیم کار، به لحاظ ابعاد گوناگون هویت بازاندیشانه - به استثنای مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی - با هم تفاوت‌هایی معنی دار دارند.

جدول ۹- مقایسه میانگین‌های ابعاد هویت بازاندیشانه در بین دانشجویانی با الگوهای تقسیم

کار متفاوت در خانواده

.Sig	F	Mean Square	df	Sum of Squares	ابعاد هویت بازاندیشانه	
					بین	تفکر بازاند یشانه
					درو ن گرو هی	
					جمع کل	
					بین	سیاس ت زندگی
					درو ن گرو هی	
					جمع کل	
					مقاوم ت در برابر	بین گرو هی

					درو ن ای جنسی گرو هی تی	کلیشه‌ها
					جمع کل	

پس از اطمینان از معنی داری تفاوت‌ها، مقایسه گروه‌های گوناگون دانشجویان در ابعاد سه گانه صورت گرفت. نتایج نشان می‌دهد که در بعد تفکر بازاندیشانه، دانشجویان با الگوی تقسیم کار فرزند سالار در خانواده، نسبت به زنان دیگر، از میزان بالاتری از تفکر بازاندیشانه برخوردارند و در نقطه مقابل دانشجویان با الگوی تقسیم کار نامتمایز قرار دارند که کمترین میزان تفکر بازاندیشانه در بین آنها قابل مشاهده است. دانشجویان با الگوهای مدرسالار و مشارکتی تقسیم کار نیز در بین این دو گروه حداکثری و حداقلی قرار دارند. در بعد سیاست زندگی گروه‌های گوناگون دانشجویان را می‌توان از بالاترین تا پایین‌ترین نمرات سیاست زندگی تقریباً چنین رتبه بندی کرد: دانشجویانی با خانواده‌هایی دارای الگوهای تقسیم کار فرزند سالار، مشارکتی، نامتمایز، والدسالار، پدر سالار، مادر سالار. جدول ضمیمه ۲ اطلاعات دقیقی در خصوص مقایسه گروه‌های گوناگون دانشجویان با یکدیگر ارائه می‌دهد.

همانطوری که پیش‌تر ذکر شد، ساختار قدرت در خانواده در سه بعد الگوی تصمیم‌گیری، الگوی تقسیم کار و وجود طلاق در خانواده مورد سنجش قرار گرفت. رابطه دو بعد نخست با هویت بازاندیشانه و ابعاد سه گانه آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. در خصوص بعد سوم، یافته‌ها نشان می‌دهند که میانگین هویت بازاندیشانه زنانی که تجربه طلاق در خانواده آنها وجود دارد بیشتر از زنانی است که فاقد این تجربه هستند. رابطه میان هر سه بعد هویت بازاندیشانه و تجربه طلاق، به لحاظ آماری رابطه‌ای

معنی دار است. میانگین نمره زنانی که تجربه طلاق در خانواده شان وجود دارد، در تمام مولفه‌های هویت، بالاتر از زنانی است که فاقد چنین تجربه‌ای هستند.









جدول ۱۰- بررسی رابطه هویت بازاندیشانه و تجربه طلاق

کلیشه‌های جنسیتی	سیاست زندگی	تفکر باز اندیشانه	جمع سه بعد		
۴۷.۹	۳۶.۷	۱۵.۸	۸۶.۴	دارند	میانگین هویت بازاندیشانه افرادی که تجربه طلاق در خانواده
۴۱.۹	۳۴.۵	۱۳.۷	۷۶.۳	ندارند	
۲۸۴۲.۵	۲۷۹۰.۰	۲۹۱۴.۰	۲۵۱۰.۰	من ویتنی	
۰.۰۰۷	۰.۰۰۵	۰.۰۱۱	۰.۰۰۱	سطح معنی داری	

تفاوت میانگین هویت بازاندیشانه زنان دو گروه به لحاظ آماری معنی دار است و میانگین هویت زنانی که تجربه طلاق در خانواده شان وجود دارد، بالاتر از زنانی است که چنین مسئله‌ای را تجربه نکرده‌اند. به عبارتی، میزان هویت بازاندیشانه زنانی که یکی از اعضای خانواده شان تجربه طلاق را از سرگذرانده است، بیشتر از زنانی که چنین تجربه‌ای در میان اعضای خانواده شان وجود ندارد، رشد می‌کند. این مسئله در خصوص هر سه بعد هویت بازاندیشانه نیز مصداق دارد.

جدول ۱۱- بررسی رابطه هویت بازاندیشانه و تعداد اعضای خانواده

هویت بازاندیشانه و ابعاد آن				تعداد اعضای خانواده
مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی	سیاست زندگی	تفکر بازاندیشانه	هویت بازاندیشانه	

				پیرسون ن ۲
				سطح معنی داری

سطوح معنی داری بدست آمده از آزمون ۲ پیرسون برای سنجش رابطه متغیر تعداد اعضای خانواده و هویت بازانديشانه ۰/۱۵۷ است که به لحاظ آماری معنی دار نیست و نشان می‌دهد که افزایش یا کاهش در حجم خانواده زنان، تغییر معنی داری در میزان هویت بازانديشانه آنها بوجود نمی‌آورد. این مسئله در خصوص بعد تفکر بازانديشانه نیز صادق است. اما رابطه دو بعد دیگر هویت با تعداد اعضای خانواده معنی دار است. افزایش در تعداد اعضای خانواده موجب کاهش در میزان سیاست زندگی و افزایش در میزان مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی می‌شود.

نتیجه‌گیری

مسئله هویت در جامعه ایران، پیچیدگی‌ها و مسائل خاص خود را دارد، چرا که جامعه ایران، جامعه‌ای در حال تغییر است و با نفوذ مدرنیته، ساختارهای آن از فرهنگی، عقیدتی و ارزشی (در سطح کلان) گرفته تا باورها، اهداف، نیازها و انگیزه‌ها و تعهدات افراد (در سطح خرد) دستخوش تحول شده‌اند. با آن که پیامدهای این تحولات در رابطه با هویت عام و فراگیر هستند، اما در رابطه با هویت، زنان دارای یک جنبه خاص نیز می‌باشند و آن به چالش کشیدن کلیشه‌های جنسیتی است. در نتیجه زنان دیگر وضعیت خود را نه داده‌ای طبیعی بلکه برساخته‌ای اجتماعی و فرهنگی پنداشته و خواهان شکل دادن به هویت خویش بر مبنای انگیزه‌ها، تمایلات و ارزش‌های خود می‌باشند. اما احتمالاً این مسئله درباره دختران دانشجو وجه بارزتری دارد، چرا که آنها در میان دو عرصه تاثیرگذار در رفت و آمدند که منطق اولی (خانواده) تاکید بر ارزش‌های سنتی و حفظ و

بازتولید نظم موجود و منطق دومی (دانشگاه) تاکید بر بازانديشي، استقلال و خودمختاري و برساخت فردي و آزادانه هويت خویش است. بر این مبنا، ساختار قدرت در خانواده را به عنوان یکی از مهم ترین و اصلی ترین ویژگی‌های عینی و تاثیرگذار خانواده بر ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای افراد در نظر گرفته و رابطه آن را با هويت بازانديشانه دختران دانشجو بررسی نمودیم.

طبق نتایج تحقیق، هويت بازانديشانه زناني که الگوي تصميم‌گيري در خانواده آنها پدرسالارانه است، از هويت بازانديشانه زناني که الگوي تصميم‌گيري در خانواده آنها مادرسالارانه، مشارکتی و يا فرزندسالارانه است، بالاتر می‌باشد و میزان هويت بازانديشانه زناني که الگوي تصميم‌گيري در خانواده آنها مشارکتی است، در قیاس با زناني که الگوي خانواده آنها در تصميم‌گيري فرزند سالارانه يا نامتمايز است، پایین تر می‌باشد. بعلاوه، میانگین نمره ابعاد گوناگون هويت بازانديشانه در میان زناني که الگوي تصميم‌گيري در خانواده آنها از نوع پدر سالارانه يا والد سالارانه است، بیشتر از زناني است که الگوهای دیگری از تصميم‌گيري در خانواده شان وجود دارد. این دو الگوي تصميم‌گيري یک وجه مشترک اساسی دارند و آن هم قدرت پایین فرزندان در اتخاذ تصميم در خانواده است. با آن که در الگوي پدر سالاری، بیشترین میزان تصمیمات، از سوی پدر به تنهایی اتخاذ می‌شوند و در الگوي والد سالاری، پدر و مادر با هم تصميم‌گيري می‌کنند، اما مشخصه هر دو اعمال اقتدار نهادی شده والدین بر فرزندان است. اما پرسش این است که آیا این اعمال قدرت به راحتی و بدون هیچ مقاومتی صورت می‌گیرد؟ پاسخ قطعاً منفي است و تفاوت در میزان هويت بازانديشانه زنان بر حسب الگوهای تصميم‌گيري منفي بودن پاسخ را تایید می‌کند. بالاتر بودن میزان هويت بازانديشانه زناني که الگوهای تصميم‌گيري پدرسالاری و والد سالاری بر خانواده‌شان حاکم است، نمودی است از مقاومت در برابر این اعمال قدرت و شکل‌گيري هويت‌های مقاومت در میان زنان. اعمال قدرت و مقاومت در برابر آن، احتمالاً زنان را با چالش‌هایی اساسی مواجه کرده و موجب می‌شود که در بسیاری از تفکرات، پنداشته‌ها و رفتارهای خود تجدید نظر و

بازاندیشی کنند، کلیشه‌های جنسیتی را به چالش کشیده و در مشروعیت آنها تردید کنند و به عنوان ابزاری برای کسب استقلال، رهایی از اعمال سلطه والدین و ابراز فردیت و هویت خود بر سیاست زندگی تاکید بیشتری داشته باشند. در برخی از موارد، میزان هویت بازاندیشانه زنانی که الگوی مشخصی از تصمیم‌گیری در خانواده آنها وجود ندارد، بیشتر از سایر زنان است. این مسئله تناقضی با بحث پیشین ندارد و حتی می‌تواند در راستای همان مسئله تفسیر شود. اگر میزان بالای هویت بازاندیشانه در الگوهای پدر سالاری و والد سالاری، نمودی از شکل‌گیری هویت مقاومت است، در الگوی نامتمایز می‌تواند نشانه‌ای از شکل‌گیری هویت‌های برنامه دار باشد، چرا که در الگوی نامتمایز، شکل خاصی از تصمیم‌گیری و اعمال قدرت قابل تشخیص نیست. این مسئله فرصتی را در اختیار زنان قرار می‌دهد تا از فضای خلاء قدرت در راستای برساختن هویت خود استفاده کنند. هویت برنامه دار یک مرحله بالاتر از هویت مقاومت قرار دارد و زمانی پدیدار می‌شود که فرآیند اعمال قدرت متوقف یا مهار شده و تاثیرات آن به کمترین اندازه رسیده باشد. در اینجا است که فرد باید تصمیم بگیرد که می‌خواهد چه کسی باشد و چگونه زندگی کند. در اینجا است که سیاست زندگی، که گیدنز آن را سیاست زندگی در جهان بعد از رهایی از قدرت می‌نامد، برجسته می‌شود و نقشی بارز در برساختن هویت ایفا می‌کند و دیدیم که میانگین نمرات سیاست زندگی زنانی که الگوی تصمیم‌گیری در خانواده شان نامتمایز است، بالاتر از سایر زنان است.

درباره الگوی تقسیم کار (به عنوان بعد دوم ساختار قدرت در خانواده) نتایج تحقیق نشان می‌دهند که میزان هویت بازاندیشانه و مولفه‌های آن در میان زنانی که الگوی تقسیم کار در خانواده آنها، از نوع مشارکتی و یا فرزند سالاری است از سایر زنان بالاتر است. این تفاوت باز هم به مسئله قدرت و مقاومت بر می‌گردد. در الگوی مشارکتی، میزان انجام کارهای خانه توسط تمام اعضاء خانواده به هم نزدیک است و در الگوی فرزند سالاری بیشتر کارهای خانه را والدین انجام می‌دهند. بنابراین در این دو الگو، اقتدار نهادی شده والدین بر فرزندان کاهش می‌یابد و می‌توان انتظار شکل‌گیری

هویت‌های برنامه دار را در میان زنان داشت. اگر دو متغیر الگوی تصمیم‌گیری و الگوی تقسیم کار را با هم مقایسه کنیم، می‌توان چنین استنتاج کرد که میزان بالای هویت بازاندیشانه در میان زنانی که الگوهای تصمیم‌گیری در خانواده آنها از نوع پدر سالاری یا والد سالاری است، نمودی از انواع هویت‌های مقاومت و در میان زنانی که الگوی تقسیم کار در خانواده آنها از نوع مشارکتی یا فرزند سالاری است، نمودی از انواع هویت‌های برنامه دار می‌باشد.

رابطه میان هویت بازاندیشانه و متغیر «تجربه طلاق در میان اعضای خانواده» نیز رابطه‌ای معنی دار بوده است. گیدنز از طلاق به عنوان یک نسخه حاد از یک فرآیند کلی تر تغییر در نهاد خانواده و انعطاف‌پذیری بیشتر مدرنیته یاد می‌کند. از دید وی، افزایش نرخ طلاق یکی از علائم افزایش فردگرایی و اهمیت یافتن آزادی‌های فردی در سبک زندگی و برساختن هویت است. از این منظر می‌توان گفت طلاق زمانی رخ می‌دهد که فرد به میزان بالایی از فردگرایی رسیده و آزادی‌های فردی و بازاندیشی برای وی از اهمیتی اساسی برخوردار شده‌اند. بازگشت چنین فردی به محیط خانواده (پس از طلاق) و یا ارتباطات وی با اعضای خانواده موجب طرح پرسش‌های جدید برای اعضای جوان‌تر خانواده و پرابلماتیک شدن بازاندیشی و آزادی‌های فردی شده و در درازمدت، به احتمال زیاد، میزان بازاندیشی را افزایش می‌دهد. رابطه متغیر «تعداد اعضای خانواده» با ابعاد هویت، رابطه‌ای دوگانه بوده است؛ به نحوی که بر میزان سیاست زندگی تاثیر منفی و بر میزان مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی تاثیر مثبت گذاشته است. درباره سیاست زندگی، می‌توان گفت که مطرح شدن و اهمیت یافتن سیاست زندگی، در سطح عینی به میزان زیادی نیازمند برخورداری از پشتوانه‌های اقتصادی و فرهنگی است. چنین پشتوانه‌هایی، در خانوارهای پرجمعیت به دو دلیل نمی‌توانند به میزان زیاد در دسترس افراد باشند: اول این که کثرت اعضای خانواده موجب افزایش هزینه‌های زندگی و تقسیم منابع اقتصادی به بخش‌های بیشتری شده و در نتیجه برخی از نیازهای اعضا (فراتر از نیازهای اساسی) مغفول می‌مانند. دوم، می‌توان گفت که خانوارهای پرجمعیت، به

احتمال زیاد، عمدتاً خانوارهایی هستند که به لحاظ برخورداری از منابع و سرمایه فرهنگی در سطوح پایین تری قرار دارند و بنابراین، فرزندان خانواده فاقد سرمایه فرهنگی خانوادگی برای پرداختن به سیاست زندگی هستند. اما سطوح پایین منابع اقتصادی و فرهنگی، اعمال اقتدار نهادی والدین بر فرزندان را تضعیف می‌کند و در نتیجه امکان مقاومت فرزندان در برابر کلیشه‌های جنسیتی افزایش می‌یابد.

در مرحله بعدی می‌توان یک تقسیم بندی دیگر از ابعاد هویت بازاندیشانه ارائه داد: می‌توان بعد «سیاست زندگی» را بعد عینی و دو بعد «مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی» و «تفکر بازاندیشانه» را بعد ذهنی هویت بازاندیشانه نامید. همانطوری که در جدول شماره ۳ به تفصیل توضیح داده شد یافته حاکی از آن بود که تغییر در بعد عینی هویت در بین دختران دانشجو راحت تر از بعد ذهنی صورت می‌گیرد. آیا این مسئله را می‌توان نوعی بحران در هویت‌یابی زنان قلمداد کرد؟ به عبارتی، شکاف میان ابعاد عینی و ذهنی هویت زنان می‌تواند زمینه ساز بروز و گسترش بحران‌ها و سردرگمی‌های هویت شود؟ چرا که طبق یافته‌ها می‌توان ادعا کرد که زنان در عرصه رفتارهای عینی میل به آزادی و استقلال عمل بیشتری دارند اما در عرصه نگرش‌ها و ذهنیت، بازاندیشی چندانی صورت نگرفته است. این مسئله‌ای است که بر اساس یافته‌های تحقیق حاضر نمی‌توان پاسخ قطعی و مطمئنی به آن داد و بنابراین انجام تحقیقات خاص تر در این زمینه را به پژوهشگران علاقه مند توصیه می‌کنیم.

پیشنهادات پژوهش

مسئله مهمی که در اینجا مطرح می‌شود همان پرسشی است که منتقدان فمینیست و بوردیوگرای گیدنز آن را پیش کشیده‌اند؛ این که بعد از بازاندیشی چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ به عبارتی، بازاندیشی فرآیندی است که با تامل در وضعیت موجود و تفکرات و کلیشه‌های کنونی آغاز می‌شود. حال اگر فرد در نتیجه این تامل، وضعیت موجود را به چالش بکشد و خواهان تغییر آن باشد، آیا در عمل قادر به اعمال تغییر خواهد بود یا با

مقاومت ساختارهای موجود روبرو خواهد شد و تضادها و تنش‌های جدیدی را تجربه خواهد نمود؟ پیامدهای اجتماعی و فرهنگی این تنش‌ها و تعارض‌ها در سطوح فردی و اجتماعی کدامند؟ و چه صورت بندی‌های اجتماعی و فرهنگی ای ممکن است در اثر این تعارض‌ها به منصف ظهور برسند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که انجام پژوهش‌های عمیق‌تر و متنوع‌تر به منظور پاسخگویی به آنها را به پژوهشگران علاقه‌مند پیشنهاد می‌دهیم.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که تغییرات در بعد عینی هویت (سیاست زندگی و مدیریت بدن) منطبق بر تغییرات بعد ذهنی نبوده و بعد عینی با تغییرات بیشتری روبروست. این ناهماهنگی می‌تواند به مسئله‌ای مهم و تنش‌زا تبدیل شود. به گمان ما اصلی‌ترین دلیل این مسئله نوع و ماهیت سیاستگذاری‌های فرهنگی در دو دهه اخیر است. سیاستگذاری‌هایی که محور و پیامد آنها (هر چند ممکن است به شکلی ناخواسته) ترویج سبک زندگی مصرفی و تجمل‌گرایانه، بویژه از طریق رسانه‌های جمعی و به طور خاص تلویزیون، بوده است. بنابراین، بازنگری در شیوه سیاستگذاری‌های فرهنگی، یعنی مطالعه زمینه‌ها و بسترهای اجرایی و پیامدهای احتمالی و ناخواسته آنها، کلان‌ترین راهکاری است که می‌توان در این زمینه مطرح نمود. در گام بعدی لازم است که طراحی و اجرای برنامه‌های آموزشی و مشاوره‌ای برای خانواده‌ها در دستور کار قرار گیرد؛ برنامه‌هایی با محتوای آموزش شیوه‌های مواجهه با تغییرات رفتاری و شخصیتی فرزندان به نحوی که تنش‌های حاصل از این تغییرات در محیط خانواده به کمترین اندازه برسد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی؛ ملکی، امیر. (۱۳۸۶)، تحلیل ارزش‌های سنتی و مدرن در سطوح خرد و کلان، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳۰.

بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده ... ۱۱۹

- احمدنیا، شیرین؛ مهریار، هوشنگ. (۱۳۸۳)، نگرش و ایده‌آلهای نوجوانان تهران در زمینه همسرگزینی، فرزندآوری و تنظیم خانواده، *مجموعه مقالات همایش جمعیت‌شناسی با تأکید بر جوانان*، دانشگاه شیراز.

- احمدی، اصغر. (۱۳۸۱)، بررسی تأثیر خانواده بر نگرش‌های جنسیتی دختران، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی*، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

- بلوردی، زهیرمصطفی. (۱۳۸۷)، سنخ‌شناسی الگوهای هویتی دختران نوجوان (مطالعه موردی دختران مقطع پیش‌دانشگاهی شهر تهران)، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی*، دانشگاه علامه طباطبائی.

- حسن‌زاده، داود. (۱۳۸۴)، بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر رضایت شغلی معلمان ابتدایی شهر تبریز، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی*، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

- رفعت‌جاه، مریم. (۱۳۸۳)، زنان و بازتعریف هویت اجتماعی، *رساله دکتری جامعه‌شناسی*، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- زلفعلی‌فام، جعفر. (۱۳۸۶)، بررسی تأثیر نقش‌های اجتماعی غیرسنتی بر هویت اجتماعی دختران، *پیک نور*، سال هفتم، شماره سوم.

- ساروخانی، باقر؛ رفعت‌جاه، مریم. (۱۳۸۳)، زنان و بازتعریف هویت اجتماعی، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پنجم، شماره ۲.

- طالبان، محمدرضا. (۱۳۷۸)، خانواده، دانشگاه و جامعه‌پذیری مذهبی، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۳.

- عبداللهی، محمد. (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی بحران هویت، *نامه پژوهش*، سال دوم، پاییز و زمستان.

- عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۳)، ارزش، سنت و بازتولید فرهنگی، *مجموعه مقالات همایش جمعیت شناسی با تاکید بر جوانان*، دانشگاه شیراز.
- غفاری، غلامرضا. (۱۳۸۶)، روابط و ارزش‌های اجتماعی جوانان ایرانی، *فصلنامه مطالعات جوانان*، شماره ۸ و ۹.
- قائمی‌فر، حسین؛ حمایت خواه جهرمی. (۱۳۸۸)، بررسی تأثیر خانواده بر شکلگیری هویت جنسیتی دختران دانشجوی دانشگاه پیام نور جهرم، *پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه*، شماره سوم.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۵)، *عصر اطلاعات*، جلد دوم: قدرت هویت، ترجمه: حسن چاوشیان، طرح نو.
- کریمی، داوود. (۱۳۸۷)، بررسی رابطه میان سرمایه اجتماعی و ساختار قدرت در خانواده، *پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.
- گیبینز، جان. آر؛ ریمر، بو. (۱۳۸۱)، *سیاست پست مدرنیته*، ترجمه: منصور انصاری انتشارات گام نو، چاپ اول
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۰)، *پیامدهای مدرنیته*، ترجمه: محسن ثلاثی، نشر مرکز، چاپ دوم.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۳)، *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه: ناصر موفقیان، نشر نی، چاپ سوم.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴)، *چشم اندازهای جهانی*، ترجمه: محمدرضا جلالی‌پور، انتشارات طرح نو، چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۷)، *فراسوی چپ و راست*، ترجمه: محسن ثلاثی، نشر ثالث.
- مرادخانی، همایون. (۱۳۸۲)، ساختار قدرت در خانواده در شهر رشت، *پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی*، دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.